بسم الله الرحمن الرحیم

روش تحصیل اصول استاد بغدادی (پایه چهار)

جلسه اول

قواعد تحصیل بلند مدت

شما قرار ۲۰ الی ۳۰ سال این علم فقه و اصول و فلسفه را بخوانید. مهم ترین نکته برای یک تحصیل پایدار؛ با حوصله و نشاط و آرامش درس بخوانید. حالا این، چطور حاصل می شود؟ باید یک افق کلی از هر علم و کتاب داشته باشید و بدانید الان باید در فلان چیز چه کار بکنید. رویکرد کلان فصل دوم طلبگی این است که دغدغه دار بشید، سوال دار بشید، مسئله پیدا کنید. بیشتر از اینکه دنبال جواب باشید باید دنبال درونی کردن دغدغه ها باشید.

سه مولفه برای دغدغه مندی:

\*دغدغه ها را درونی کنید

یعنی جزئی از خودتون باشد نه این که استادی دارید که این ها را بلد است. خب تو چی بلدی؟ نشانه درونی بودن دغدغه این است که همه جا دنبالش هستی.

\*حاضر بودن

بعضی دغدغه ها میره تو پستوی ذهن وقتی کسی میگه تو یادت میاد. هر چه هست این دغدغه باید حاضر باشد و جواب را جمع کنی.

\*دوام داشتن

این خوب نیست که تا ۴۰ ساله بشه و در هر ماه و هر سال یه دغدغه متفاوت داشتی.

در فصل دوم طلبگی باید دنبال نظام مجهولات باشیم؛ یعنی بدونی صدتا سوال داری که پنج داشت اصلی است و زیر مجموعه این پنج تا فلان سوالات است و...، خلاصه شبکه درست بشه بفهمه کدام سوال که کدام ربط دارد و اگر کدام حل بشه، اون چیز هم حل میشه. این خودش یک علم است. باید دغدغه دغدغه داشته باشی، نباید زود دنبال جواب باشی.

فصل سوم وقت جمع کردن جواب هست، تتبع کردن، شواهد را جمع کردن.

فصل چهارم، وقت اتخاذ مبناست. عجله هم اصلا نداریم، این رویکرد اصلی است.

پیوستار آموزشی

باید بدانی در لمعه چی بدست نیاری گیر می کنی، در فقه غیر استدلالی باید بدانید چی باید در بیاری و چه پرونده هایی باید در بیاری که اگر نیاری به مشکل بر می خوری. اگر این پیوستار آموزشی را بفهمید‌؛ یعنی بدونید در هر جا باید دنبال چی باشید، ۵٠ درصد راه رو اومدید. اگر نتونستید، فکر کنید؛ بریزید بیرون و به عنوان مجهول بهش نگاه کنید

دغدغه نافع بودن علم داشته باشید؛ یعنی مثلاً دغدغه جامعه داشته باشید؛ چطوری می تواند مشکل جامعه را از دل این علم حل کرد؟ باید همیشه دغدغه تون باشه. البته آسیبش اینه که بیش از حد به دنبال نافع بود نباشید و از علم باز بمونید و زود بزنید به خط. نه! علم محور است، نافع بودن، شاخ و برگ آن است.

بنده هرچی دارم از چهار استاد است؛ استاد علیدوست و استاد عشایری در ادبیات و فقه و اصول + استاد یزدان پناه و امینی در فلسفه و کلام و ... .

ببینید شما در هر علم باید مشاوره‌ای ویژه آن علم را داشته باشید، یک مشاور کلی هم باید داشته باشید. این چهار استاد شاکله فکر من رو ریختن.

مثلاً آقای علیدوست میفرمودند "دنبال استادی باشید که پرونده باز کند نه اینکه متن صاف کند." استاد امینی جمع این دو تاست یعنی هم فضای موجود علم را خوب فهمیدن و درس میدن، هم نگاه درجه دو عالی رو دارن. البته آقای یزدان پناه هم عالی هستند ولی ایشان حس درس دادن ندارن، میگن خودتون بخونید بعد بیایید من یه چیزایی رو بهتون بگم.

پس علم نافع را فهمیدید؛ باید علم را از اول خوب بفهمیم بعد یک آب باریکی به سمت نافع بودن باز کنیم نه اینکه طرف هنوز فقه را نفهمیده، دغدغه فقه حکومتی داره. به عبارت دیگر تعادل بین نگاه درجه یک و درجه دو. محور و ستون درجه یک شاخ و برگ درجه دو است. نگاه درجه یک یعنی خود علم و نگاه درجه دو یعنی داستان علم یا فلسفه علم یا تاریخ علم(هرچی می خواید بهش بگید)

آسیبی که در غرب هست اینکه علم و فلسفه قاطی شده؛ واست داستان علم را میگن تو حس عالم شدن در آن علم بهت دست میده. تو دانشگاه هم همینه؛ به طرف داستان روانشناسی و جامعه‌شناسی را گفتند، فکر میکنه روانشناس، این آسیب مواظبش باشید.

آقای یزدان پناه پتانسیل این را دارن که رهبر حوزه بشن ولی متاسفانه چون تو فقه و اصول نیستند، این کار نشدنی است. تا میتونیم باید آقای یزدان‌پناه را محور حوزه قرار بدیم. راه رسیدن به آقای یزدان پناه، آقای امینی نژاد هستند. تو باید از دامنه آقای امینی برید تا ببینی آقای یزدان ‌پناه چی میگن.

اجمالا چند سرفصل را عرض می کنم:

تتبع حین تحصیل

ببینید ما باید یک تعادلی برقرار کنیم بین مقام تحصیل و تحقیق؛ ما یک مقام تحصیل داریم و یک مقام تحقیق. مقام تحصیل دو بخش دارد: تتبع + تفکر. این نقشه به درد بخوری است مثلاً میخواهید لمعه بخوانید، تا یه جایی می‌خوانید، از یه جایی به بعد میگن این برای مقام تحقیق است نه تحصیل. یک ایده ای هست که آقای امینی برای ما باز کردند به اسم تتبع حین تحصیل. بعضی میگن شما فعلا همین درس رو بخون بعدا یه سری کارا انجام میدی، ولی شما میتونی یه کارهایی رو که میخوای بعدا انجام بدی، همین الان حین درس خواندن انجام بدی؛ یعنی یه بخشِ کار تحقیق را می‌توان همینجا انجام داد. تتبع حین تحصیل یک ایده محتوایی است که چطور شما حین تحصیل، یک علامت ها و یک کارهایی بکنیم که بعدها که خواستیم تتبع و تحقیق کنیم، از همین کتاب هاتون + علامت هایی که قبلاً گذاشتیم، بتوانیم بعداً استفاده کنیم. مثلا الان اگر کتاب سیوطی خودم رو بهم بدن، من می توانند حداقل ۳۰ ایده برای تدریس بیرون بیاورم، ٣٠ ایده برای تبلیغ. چرا؟ چون من وقتی سیوطی میخوندم یک نگاه همین بود؛ یعنی این دغدغه را داشتم که از لحاظ تبلیغاتی هم به درد بخورد و دغدغه های مختلف. اصل کار خواندن خوب و ملایی همین علم و کتاب است ولی نگاه های فرعی دیگری است که اگر شما ملتفت باشی و پرونده اش را باز کرده باشی، نکات را هر جا باشد جمع می کنی. شما باید نظام پرسش داشته باشی؛ یعنی هی خودت را دغدغه دار کنی. چطوری آدم دغدغه دار میشه؟ بهترین راه این است که آدم استاد دغدغه دار داشته باشه. راس استاد های دغدغه دار، آقای عشایری هستند. ایشون کلاً با دغدغه به دنیا اومدن، فوق‌العاده هستند، باید دغدغه ها را از ایشات بیرون کشید. پس بهترین راه دغدغه دار شدن، پیوند با اساتید دغدغه دار است. بعضی از مجله های علمی را مطالعه کنید؛ اینا دیگه آب باریکه است. شما هر چی بیشتر دغدغه داشته باشی متن کتاب بیشتر با تو حرف می زند.

ببینید، قران با آدم نطق نمی‌کند، تو باید استنطاق کنی یعنی به نطق در بیاری. چطوری؟ با سوال. این تتبع حین تحصیل، لازمه اش این است که این دغدغه ها باهاتون باشه و هی زیاد و زیادتر بشه. در کتاب علامت هایی بزنید مثلا پ=پرونده

اصلش همون دغدغه مند شدن است؛ دغدغه مند که شدی، ۲۲ نفر می شوی. پس از اول دغدغه مند شدن و بعد تتبع حین تحصیل. برای این تتبع حین تحصیل هم باید علامت گذاری کنید؛ صفحه کتاب را مدیریت کنید؛ چون کلی مطلب باید دو صفحه بنویسی و اگر مرتب نباشه، به مشکل بر می خوری؛ باید سعی کنی هر چه می توانی مطلب رو خلاصه در کتاب بنویسی.

پس این سه مرحله را جدی بگیرید: دغدغ دار شدن - تتبع حین تحصیل - مدیریت صفحه و علامت گذاری

مدیریت صفحه

برای مدیریت صفحه پیشنهاد ما جزوه بلند مدت است؛ همون که تو نحو بهتون گفتم. حالا جلسه بعد توضیح میدم. شما وقتی مدیریت صفحه نداشته‌ باشی مطلب رو نمی نویسی چون می ترسی جا کم بیاری ولی با این ساز و کار ما هر چه به ذهنمون میاد می نویسیم(سوال، جواب، اشکال، ایده، هرچی ...) حالا توضیح میدم که جزوه اصول چه شکلی باشه؛ چون شما الموجز می خونی، مطفر می خونی، رسائل می خونی، باید این پیوستار آموزشی حفظه بشه؛ مظفر باید روی قله الموجز سوار بشود، رسائل شما روی مظفر سوار بشود. اکثرا چیکار میکنن؟ یه دور الموجز می خوانند سال بعد دوباره مثل کسی که هیچی بلد نیست فقط کمی یادش هست، مظفر می‌خوانند. خب این درست نیست و کلا یک مدیریت میخواد که یک بخشش مدیریت صفحه است. کلاً مدیریت این سیری که گفتم؛ دغدغه ها را چطور باید مدیریت کرد و این دغدغه‌ها باید برسد به تبع حین تحصیل و ۲۲ نفر و این باید مدیریت و عملیاتی شود. جزوه اصول من پر از برگ هست و هر برگ مخصوص کتاب اصول هست و من هر سال روی آن می نویسم هر سال که استاد یه جایی رو درس می‌دن من همان مطلب را از پارسال می‌خواند و می‌بینم خواهان این سوال و این سوال و این سوال رو از آنجا داشتم، حالا ادامه اش را از کتاب جدید مینویسم، آرام آرام مطلب حفظت می شود. بنده یه بخش از چیزها را در کتاب می نویسم و یه بخش در جزوه اونایی که مفصل تر است و توضیح می خواد در جزوه می نویسم. کار دیگری که برای مدیریت صفحه باید انجام بدید، قرار دادِ یه سری علامت هاست. در روش تحصیل پایه یک، کمی توضیح دادم. به رنگ خودکاری که می نویسید دقت کنید؛ مثلاً من مهم ها رو باور می نویسم و عادی ها را و مشکی می نویسم، چون هم تیتر سیاه هست، هم نوشته ها و بعد وقتی کتاب رو باز می کنی، سریع آبی ها که مهم هست، میاد به چشم. این خودکار مهم است. البته فعلا از دو رنگ استفاده کنید. رنگ های دیگری را برای تدریس و تحقیق و غیره جا بگذارید. این دیگه قرار داده است. شما فرض کن سر کلاس ۲۲ نفر هست؛ یکی حواسش به متن؛ یکی به استاد؛ یکی حواسش به پرونده های کلان علم است و آنها را جمع می‌کند؛ یکی حواسش به فلان و... است. شما باید ذهنتون فایل بندی باشه. نترسید؛ فکر نکن به سه تا سال فکر کنی دیگه هنگ میکنی. آرام آرام، این شدنی هست، جدی میگم من آدم باهوشی نیستم، فقط مرتب کار کنید و ببینید که می شود.

اصول

اساتید به من می گفتن: که شما و هم بحثی های شما چند برابر بقیه می فهمید و اصلاً سوالاتون تو باغ دیگه ای هست. من فکر کردم چرا اینطوری هست دیدم ما این کارها رو کردیم؛ که الموجز یه جای کلیدی است برای یک کاری که هیچ وقت دیگه تو عمر طلبگی فرصتش نیست. یه فرصت استثنایی است که یاد بگیرید چطور تولید سوال کنید، چطوری دغدغه تولید کنید، اصلاً چطوری فکر کنیم. تو الموجز اگر چیزی نفهمیدید، عیب نداره. یک چیز در الموجز باید بیاد دستت اونم ساختار علم اصول است؛ یعنی بفهمی اصول چیه. دغدغش چیه. و مسائلش چیه. فکر کنید؛ بریزید بیرون؛ یاد بگیرید که مکنونات ذهنی تون رو بیرون بریزید؛ یادبگیرید سوال تولید کنید. تا جایی که می توانید، در الموجز دغدغه دار بشی؛ این خیلی خیلی به دردتون می خوره. اگر یاد نگیری چطور دغدغه تولید کنی، نمیدونم چطور می خوای این درس ها رو ٢٠ سال بخونی. من واقعا تعجب می کنم بعضی بیست سال همینطور این دریا رو می خونن. مثلا یه دغدغه ای هست که باید همه جا پیگیری کنید؛ می خوایم علوم انسانی رو اسلامی کنیم، اصول این کار چی هست؟ یعنی مباحثِ اصولِ مرتبط با این کار چی هست؟ یه مثلا اصول فقه حکومتی با اصول فقه فردی، فرق دارد یا نه؟ اینا سوالات عامی است. یا مثلا چرا اصول، فقط اصول فقه است؟ نمیشه اصولِ فهم دین به طور کلی باشد؟ سوال تولید بکنید. در راستای گسترش سوال، فکر کنید. جواب بدهید ولی سر جواب رو باز بزارید و برید به سمت واگرایی، نترسید. حرف بزنید. نظریه پرداز شدن یه جرأتی می خواد، من دنبال اینم که آن جرأت در شما پیدا بشود. از حرف زدن نترسید، بجنگید.

اصرار ندارم که جزوه اصول را از الموجز شروع کنید و به نظرم از مظفر شروع کنید، بهتر است. جزوه برای این است که شما بتوانید وقتی رفتی تو مظفر، بر قله الموجز ایستاده وارد مظفر بشوید؛ یعنی هر جا از مظفر میخوای بخونی قبلش سریع برید تو جزوه ببینید سوالام به کجا رسید، حالا با این سوالات برم تو مظفر.

یه پرونده ای هست به نام منطق و اصول؛ اثراتی که منطق در اصول می گذارد و بالعکس، یه پرونده جامعی است.

اگر می توانید هم بحثِ بلندمدت داشته باشید. وقتی پنج سال با یکی هم بحث باشی، تو باغ و پارادایم هم هستید، نکته ای گفتی سریع میگیره. اگه هر سال یه هم مباحثه ای داشته باشید، یه گسست ایجاد میشه، هی باید بیاریش تو باغ.

فقه

در حوزه علمیه شیعه، یک دور بیشتر فقه شیعه خوانده نمی شود! پس باید تمام اهداف را در جامعه حاصل کنیم لذا کار حجیم می‌شود. من می خوام یک نقشه کلان برای اهداف خوب خواندن علم ارائه بدم که خوب خواندن اصلاً یعنی چه؟

نقشه کلان اهداف یک علم:

اهداف ذاتی: اهداف دانشی + بینشی

اهداف بالعرض: به بهانه علم یاد میگیری مثلا قدرت رجوع به تراث

نکته درباره استاد

به استاد خوش بیان عادت نکنید. بعداً استادهای دارید که چهار، پنج بار تکرار می کنن ولی چیزهایی لا به لای حرفاشون تکرار میشه که که ابن اساتید جوان و خوش بیان ندارن. فقه و عرفان فرقی با بقیه علوم دارد و آن اینکه استادی در این دو علم قوی است که استاد دیده باشد؛ استاد کتابی در این دو علم فایده ندارد. چه چیزهایی هست که سینه به سینه میگرده و با اساتید جوان این علوم تو سینه به ما نمیرسه. مواظب باشید بیان و این روحیه جوانی اساتید جوان، براتون مزه نکنه. این ترس بزرگی است براتون دارم. شما دیگه اعصابتون نمیکشه بپای درس اساتید پیر کفایه بشینید کفرتون درمیاد. از اساتید جوان استفاده کنید ولی براتون مزه نکنه. شما باید به نسل گذشته از طریق اساتید پیوند داشته باشید. نزارید این پیوند قطع بشه.

اهداف دانشی لمعه

نیمه استدلالی کردن؛ مثلا می رسید به باب صوم، باید بدانید مسائل اصلی این باب چی هست. مهم تر از آن اینکه بدانید روایات اصلی باب صوم چی هست. معمولاً هر بابی چند روایت کلان دارد، چند آیه اصلی دارد، قاعده اصولی دارد؛ روایات اصلی، آیات اصلی، قاعده اصولی، اینا همه هویت نیمه استدلالی تو خوابیده.

یکی از اهداف لمعه که مغفول عنه هست؛ تنهایی جایی است که یک دور فقه شیعه می خوانید پس یک دور باید روایات فقهی را ببینید. زبده به این علت خوب است. زبده از هر باب یکی دو روایت اصلی را آورده.

پرونده سازی را جدی بگیرید مثلاً همین روایات فقهی که می خونید خیلی چیزهای عجیبی می بینید. مثلا میبینی ائمه به تناسب ذیل یه بحثی، بحث دیگه ای رو باز می کنن، شما سریع پرونده هون رو باز می کنی.

این را می توان کار کاربردی کرد مثلاً اینکه مسائل جامعه را ترجمه به روز کنید. خیلی خوب است که کنار لمعه نظر مرجع خودتون رو ببینید تا ناخوداگاه نظر شهیدین در ذهنتان نقش نبندد.

پرونده های مختلف و مهم

اثر زمان و مکان در فقه

فقه و مصلحت

اثر عرف و عقل در فقه

فقه و دغدغه های امروزین

و غیره

اینا رو باید جمع کنید. گاهی شهید وارد موضوع شناسی می‌شود گاهی وارد مسائل اخلاقی می‌شود سوال کنید شما وظیفه بود که بگی فلان چیز حرام است چرا گفتی نی حرام است، ساز حرام است؟ چطور مصداق یابی کردی؟ تو روایت آمده بود؟ خودت متخصص بودی؟ خلاصه پرونده های کلان باز کنید.

جلسه دوم

توضیحی مهم درباره فقه (لمعه)

تصحیح و تبیین واژه " نیمه استدلالی "

یه چیز هست که نمیتونم به شما منتقل کنم و آن هم واژه "نیمه استدلالی" هست. غالبا استدلالی تمام رو میگن بعد نیمه استدلالی رو بیان می کنند. ابتدا میگن استدلالی یعنی ۱۰ - ۱۵ تا علمِ آلی بیاد پیاده بشود برای رسیدن به فقه ( فقه اصالی است). بعد میگن نیمه استدلالی یعنی بعضی از ان علوم یا بخشی از بعضی از آن علوم را پیاده کنیم؛ مثلا رجال احادیث رو ببینیم.

غالبا اساتید این رو در بیان نیمه استدلالی می فرمایند ولی یه چیزی در ناخودآگاه این بزرگواران هست که بنده سعی کردم خودآگاهش بکنم.

نیمه استدلالی یک هویتی دارد که بدون این، امکان ندارد که بتوانید به فقه استدلالی پا بگذارید.

بنده حرفم این است که لفظ استدلال غلط انداز است. ما بهتر است که به جای لفظ استدلال، اجتهاد بگذاریم. لفظ استدلال گول زننده است زیرا یه بخش از کار اجتهادی، استدلال است و حداقل دو بخش مهم دیگر هست که می خوایم دربارش صحبت کنیم. بحث سوم که بحث مهمی است را آخر کار میگم و الان درباره دومی صحبت می کنیم.

استظهار

یه چیزی که زیاد مغفول می ماند، بحث استظهار است‌. خود استظهار یک کار فنی است و یک علم است. معمولا در روایات به سندش توجه می کنند. این سند دیدن باز در همان فصای استدلال است. استظهار یعنی دقیقا ببین متن آیه یا روایت چی می خواد بگه.

متاسفانه برای علم استظهار جای جداگانه نداریم ولی بخش استدلال علوم جداگانه و مشخص دارد مثلا رجال و درایه و ... و ... . کسی با خواندن اون ۱۴ تا علم فقیه نمی شود. یکی از مولفه هایی که فقها را از هم تفکیک می کند همین استظهار است. این استظهار رو استاد عشایری شدید دارن. خیلی خیلی بی نظیر هستن. مساله این است که استظهار مشکل است و دیدید غالبا میگن باید شم روایت فهمی و ذوق روایت فهمی بیاد دستت. باید در این راستا تلاش کنیم. اساتیدی هستن که دارن در این راستا تلاش می کنن و می خوان این علم استظهار را منسجم کنند. ما هم باید اینا رو مرتب کنیم؛مرتب کردنش به ابن است که اولا دغدغه اش رو داشته باشیم؛ دغدغه روایت فهمی (چه در جهت صدور چه در دلالت).

باید علمی درست شود به نام استظهار. آقای عشایری خودشوم میفرمایند: من این بلاغت مطلوب رو که در اوردم هدف نهایی این است که به یک نظام جامع استظهاری برسم؛ یعنی همه چیزایی که میاد تو وجود یک عالم دین و باعث میشه این درست حرف معصوم رو بفهمه و از آن طرف شارع چه وظیفه ای دارد برای رساندن کلام خود به مخاطب. اینجاست که قرائنی درست می شود.

آیا استظهار از قرآن، با استظهار از روایات فرق می کند؟

و سوالات دیگر ... . استظهار خیلی جوانب دارد. واقعا علم است. آرام آرام باید سعی کنیم این قواعد رو گوشه کنار در بیاریم. مثل کاری که آقای عشایری در بلاغت کردند. ایشان سعی کردند این ذوق سلیم رو آموزش پذیر کنند. سعی کنید جوانب بحث استظهار رو از آقای عشایری بیرون بکشید و خودتون عملیاتی روی روایات کار کنید تا قوه روایت فهمیتون قوی بشود، اینا رو برای خودتون جمع کنید. منم جمع کردم. مثلا: یه روایت هست که هرجا "او" در قرآن به کار رفته به معنای تخییر است. این خیلی جالبه‌.

تا میتونید از استاد عشایری بیرون بکشید. بهترین راه این است که از اساتید این دعدغه را بیرون بکشید. استاد عشایری لُک دغدغه هستند. اینا با صرف و نحو خیلی بدست نمیاد بلکه تا حدی با بلاغت بدست میاد آن هم بلاعت با تقریر استاد عشایری نه بلاغت موجود.

پس ببینید: بخش اول که استدلال بود همیشه و همه جا باهاتون هست و اصلا بیس فقاهت است. ولی استظهار بیشتر در ابوابی است که پر روایت است مخصوص فقه ۱ و ۲.

یکی از چیز هایی که در استظهار مهم است این است که بتوانید بین روایات متعارض جمع کنید. خیلی از جمع ها به طرد است. ولی شما یه وقت هست شاید بتونی یه وجهی پیدا کنی و براش شاهدی بیاری. یا بتونی جهات صدوری براش تبیین کنی و شاهد بیاری. باید دغدغه پیدا کنید که بتوانید در مجموع نقلیات دین، قرینه یاب بشید. این خیلی مهم لست. کار علامه این بوده، از یه جای دیگه قرینه برای فهم یه جای دیگه استفاده می کردند. پس جای استظهار خاصه در فقه ۱ و ۲ است + مکاسب ۱ و نصفی از مکاسب ۲. بقیه مکاسب دیگه استدلالی است..

پس گفتیم به جای فقه استدلالی بیاد بگوییم، فقه اجتهادی و دل اجتهاد سه چیز است:

1. استدلال

ان علومی است که اسم دارن،تبویب دارن و ... .

2. استظهار

که تا الان داشتیم توضیح می دادیم.

نکته بسیار مهم:

در فرآیند اجتهاد، فقیه استدلال نمی کند بلکه میگه این حاصل ۵۰ سال انس من با روایات است! آقای بهجت اینطوری بودن. این خیلی مهم است. این چیزایی است که در شماره ۲ و ۳ است‌. میگه استدلال داره فلان چیزو میگه ها ولی من دارم از آیات و روایات فلان چیز رو میفهمم. این چیزایی است که در شماره ۲ و۳ است. میخوام بگم اجتهاد همش استدلال نیست.

نکته: ببینید رجال و این علم هایی که عنوان و موطن و ... داره رو اگر نخوندیدم نخوندید، بعدا می خونید ولی این چیزا مثل استظهار است که علم و کتاب و موطن ندارد. اینا فقیه را فقیه می کند.

3. اصطیاد (پرونده باز کردن)

کار سوم و اساسی و محوری در لمعه این است. اصطیاد یعنی با بدبختی و جون کندن چیزی را صید کردن است. معمولا اونایی که تو یه علم قله میشن، غالبا این مباحثشون(استظهار-اصطیاد) قوی است که قله میشن. استدلال رو که همه یاد میگیرن چون کتاب و درس دارد و ... .البته ببینید اینا بیس کار هستا، غفلت نکنید. ببینید مثلا کتاب سلسبیل آقای علیدوست؛یه قسمتی داره به نام اصول، که نکات نابی است که جمع کردن. آقای علیدوست به اصطیاد میگن پرونده باز کردن. کار ایشون پرونده باز کردن است. همیشه میگن دنبال استادی باشید که پرونده باز کند. یه بحث هاسی هستند که کارتن خواب است و به تناسب بهش پرداختن. اون چیزایی که عنوان و باب ندارد را باید براش پرونده باز کنن نه اونی که بابی در علوم برای خودش دارد. مثلا کسی بیاد پرونده باز یکنه و قواعد رجالی رو جمع بکنه خیلی کار مسخره ای هست چون خودش علم داره، و قبل شما به این پرداختن. خلاصه اون چیزایی که جا ندارن، موطن ندارن، کارتن خوابن رو تحت پرونده ای باز کنید. مثل همین کاری که آقای عشایری کردن؛ مسائلی رو این طرف و آن طرف جمع کردن،شده یک بسته. ببینید این آرام آرام جمع می شود.

خود آقای علیدوست سه کتاب دارن؛ عرف و عقل و ... . خود عرف رو دیدن هی جاهای مختلف دارن بحث می کنن ولی یه جای مشخص بحث نشده بلکه پراکنده هست. معمول پیشنهاد میدهند که ۳۰ سال با فقه مانوس بشید. خب چرا هی ۳۰ سال ۳۰ سال با فقه مانوس بشیم؟ یکی بیاد یه زحمتی بکشه (واقعا هم زحمت داره، باید پرونده داشته باشی، کاغذ های جدا، هی جمع کنی) و اینا رو جمع کنه. آقای علیدوست اینا رو در مورد عرف جمع کرده طی ۳۰ سال تا تازه شده یک کتاب و این تازه شده قدم اول و معلوم نیست حرفای درستی باشه! باید هی پخته بشه و هی کتاب بیاد روی کتاب.

در هر علم و هر چیزی شما این سبک اصطیادی رو داشته باشید‌. تنهای جایی که یه دور فقه شیعه را می خوانید لمعه است و مباحث اصطیادی هم نیاز داره از آن سر یک علم تا ته یک علم رو اصطیاد کنی تا اصطیادت کامل باشه و محوری ترین کار در لمعه، کار اصطیادی است.

مثلا شما پرونده باز می کنی به نام اثر زمان و مکان در فقه. هرجا موقع فقه خواندن دیدی زمان و مکان داره تو حکم اثر میزاره سریع گوشه کتابت زا یک علامت قراردای، نشانه بزار. این کار چون کمی سخت است و منافات دارد با راحتی غالبا نمیکنن. خیلی پرونده ها هست. بشینید فکر کنید. اصطیاد هنر است. باید دغدغه داشته باشی. بعد خود اینا تبدیل میشه به کتب و مقالات و ... . ببینید مثلا آقای یزدان پناه،کار ویژه اش همین است. روی چتد تا بحث محوری کار کردند و از کل فلسفه و عرفان اصطیاد کردند. با تیزبینی ای که داشتن، گفته اگر من اینا رو کار بکنم،کل فلسفه متحول می شود. البته زحمت هم کشیدن،مطالبی است که تو طول ۱۰ - ۱۵سال جمع کردند. الان نوبت توست که امتداد فلسفه در تمدن سازی را پیدا کنی ولی عادت کردی مصرف کننده باشی.

فوت کوزه گری شنیدید میگن،این همونایی است که ناخودآگاه اساتید بلدن و استفاده می کنن، اینا رو شما باید اصطیاد کنی. یعنی اصطیاد ناخودآگاه هایِ روندِ اجتهاد. مثلا همین قواعد فقهیه که اول نبود بعد دقت کردن و درش آوردن.

آسیب اصطیاد: این است که به استحسانات روشنفکری بیفتی. مثلا بگی حسم این است که اینطوری بهتره! نه. تو باید بتونی اجتهادی ثابتش کنی؛ با دلیل.

همه این مطالب رو تا اینجا، در فضای فقه اجتهادی گفتم.

حالا فقه نیمه اجتهادی:

فقه نیمه اجتهادی هنر میخواد که تو بدونی از آن سه تا کار، وزن هر کدامش چقدر باید باشد. بین آن سه کار بیشترین کاری که باید بکنی: اصطیاد است. چون یک دور بیشتر تو نظام آموزشی خوانده نمی شود‌. شاید کسی بعدا بخواد خودش بخونه‌.

بعد به تناسب هر باب، وزن هر کار فرق می کند. مثلا فقه ۱ و ۲، مباحث استظهاریش زیاد است. اینجا وزن استظهار بالا می رود. در فقه ۳ و ۴، خیلی استظهار ندارد و بیشتر باید با استدلال سر و کله بزنید. و این استدلال ته نداره. خیلی گسترده است. شما تو مکاسب مفصل اینا رو کار می کنید و کلی استدلال در مکاسب هست.

یکی از حضار سوال مهمی پرسید: برای اصطیاد از کجا بدانیم چه پرونده هایی باید باز کنیم؟

استاد: یه چیزی هست که من اسمش رو گذاشتم: دغدغهِ دغدغه ها یا پرونده پرونده ها. یعنی شما اولا باید نسبت به دغدغه دار شدن، دغدغه داشته باشی‌. باید پرونده پرونده برای خودت بسازی. هی جمع کن هی جمع کن. بنده هر کار می کنم؛ فیلم میبینم، مستند می بینم، مهمونی میرم، ... ، سعی می کنم سوال فاخر بسازم. این سوالات خودش تبدیل به پرونده می شود.

بهترین راه برای دغدغه دار شدن،اساتید هستن. اساتید مرزعلم هستن،از اینا دعدغه بکشید بیرون. کتب خوب بخوانید. اینطور نیست که اول باید دغدغه دار بشید، بعد شروع کنید جمع کردن. نه! این یه چیز متکامل و رشد کننده است؛ یه دغدغه دارید، اون رو شروع کنید، هی بعدی ها اضافه می شود. این باید در همه علوم باشد ولی در فقه به طور ویژه تر است چون فیه علم خیلی جزئی است. توحید اجمالی است که اومده تو متن زندگی و شده فقه.

خلاصه وزن دهی به این سه تا( استدلال - استظهار - اصطیاد ) اساس کاری است که باید درفقه نیمه اجتهادی بکنید.

استاد مطلوب،استاد پرونده باز کن است. هی سوال بسازید،این روحیه رو تو خودتون به وجود بیاورید.

نکته مهم: به نظرم چیزی که در استدلال مهم است در لمعه؛ به جای اینکه بگیم این استدلال درسته یا غلطه یا ... ، به سر و منشا اختلاف برسیم. این جاست که میفهمی آهان ما مناشئ مختلف داریم؛ گاهی روایت تعارض داره ، گاهی بحث رجالی است گاهی استظهاری و ... و ... . گره های فقهی رو با جاهایی که اختلافی هست یاد میگیرید، جایی که همه قبول دارن، همه قبول دارن دیگه. استاد ما میگفت اون جایی که همه قبول دارن که گنج فقهی نخوابیده. گنج فقهی اونجایی که اختلاف هست؛ شما میری میبینی یک فقیه یه جور فکر کرد و دیگری یه جور دیگه، خب من می خوام چطور فکر کنم؟

خلاصه سعی داشتم هویت نیمه اجتهادی رو شفاف کنم. بعضی اساتید میگن ما در لمعه که اصلا استدلال ندیدیم که شما میگید نیمه استدلالی. خب راست میگه دیگه. با این توضیحاتی که دادیم،نباید استدلال باشیم که. بیشتر باید کارای اصطیادی انجام بدیم. یعنی کلا بیای تو فضای فقاهت‌.

#معرفی\_کتاب

۱. منطق فهم حدیث، اقای طباطبایی، دارالحدیث

۲. روش فهم حدیث، عبد الهادی مسعودی، دارالحدیث

۳. دار الحدیث کتابای جالبی در مورد تعارض دارد که اصلا چرا حدیث باید تعارض داشته باشد

مجموعه چیزایی که یه حدیث فهمِ خوب نیاز دارد. دغدغه ها و چیزای جالبی بهتون می دهد. بگیرید بخونید.

تقریبا حرفامو در فقه زدم.

نکته: سوال بپرسید، هی بهش فکر کنید، پیوندش بدید به جاهای دیگه، کم کم این سوال به بلوغ میرسه. ببینید نه اینکه هی سوال بپرسیدا... نه! یه طرح های اولیه ای هم برای جوابش بدید. اگر فقط سوال روی سوال باشه که آخر سر ۳۰۰۰ تا سواله. این که به درد نمیخوره. سوال مثل یک بچه تولید میشه، کم کم رشدش بدید، پیوندش بدید به جاهای دیگه، یهو میبینی به بلوغ میرسه و شاید اصلا تبدیل بشه به یک مکتب و یک نظریه. من خیلی از حرفایی که میرم سخنرانی میکنم همینطوری در اومده. یعنی یه دغدغه هایی داشتم، اون دغدغه رو نوشتم، بعد کم کم پخته تر شد، بعد کم کم با اساتید صحبت می کنی و چهارتا کتاب میبینی و ... . اینا رو بنویسید.

جلسه سوم

این جلسه میخوام در مورد #فلسفه صحبت کنم.

این جلسه دوستان سوال می پرسیدن و استاد جواب میدادن.

ببینید میخوام یک نگاه کلانی به این علوم بهتون بدم. یه کم تو در تو هست ولی نترسید. این ساختار ذهنیِ خودمه. شاید براتون گنگ باشه.

ببینید من روی بحث تفکر، خیلی فکر کردم و اصرار دارم روش. براتون تفکیک کردم بین مسائل یک علم و تفکر یک علم. من به نظرم بحث بنیادی و ریشه ای و مهمی است. اینکه انسان در مواجهه با مسائل مختلف و مشکلات و سوالات ( هرچیزی که از جنس این باشه که یه سیر ذهنی نیاز داشته باشد)، ذهنش مدل های مختلف به کار می افتد. یه دسته بندی تا حدی جامع اگر بخوام بگم:

مدل های ورود و خروج به مسائل یا به عبارتی، رویکرد به مسائل چه چیزهایی است؟

یه موقعی هست رویکرد علمی هست. یه موقعی هست عملی است. یه موقعی بصیرتی هست.

علمی:

در رویکرد علمی شاید بتوان به سه شاخه کلانِ نقلی – عقلی ...

ببینید نقلی، کلی زیرشاخه دارد مثل ادبیات - فقه هم تقریبا این جاست.

عقلی مثل فلسفه - عرفان

علومی هم مرتبط با عمل داریم مثل علم اخلاق - عرفان عملی. مثلا پیش استاد اخلاق میری، ورودشون اینطور نیست که این رو بفهمی، ساختار داشته باشی و ... ، هی میگن الان کجایی؟ چقدر عمل کردی؟ چقدر حرکت کردی؟ اصلا ورودشون، رویکردشون، تفکرشون، مواجهشون با شما فرق می کند.

در بصیرتی معمولا طرف ناظر به آینده است، پیش گویی، نیت خوانی، کشف پشت صحنه، کشف اغراض و نیات.

نکته فوق مهم

شما باید یواش یواش، مواطن مختلفی که وجود شما داره تو اون مواطن قدم برمیداره رو بشناسید یعنی یک انسان باید بتواند سبک بصیرتی تفکر کنه، هم سبک عملی، هم سبک علمی. اینارو با هم قاطی نکنه. یه کشوری بشه که اینا شهر های وجودش هست، مقهورِ یکی از این ها نشه. در یک موطن و مرحله، زندانی نشه.

مثال هایی برای خلط این مقام ها:

مثلا یه استادی هست با سبک عملی میومد واسه تدریس! هی میگفت تو اینا گیر نکنید. ببینید چقدر می خواد شما رو جلو ببرا و ... . یا مثلا فکر کنید یه استاد اخلاق بیاد واسه تدریس و ساختار بکشه و ... و ... .خب اینا درست نیست.

یا مثلا استاد هست میاد واسه تدریس ادبیات، می خواد ببینه این ادبیات قدر قراره در رشد روحی تو تاثیر بزاره. خب این اخلاق زدگی هست، تو الان دیگه داری ادبیات درس میدی.

یا مثلا بعضی با نگاه بصیرتی میان واسه تدریس. ایت شبیه کار های درجه ۲ در علم است. خیلی هم شیرینه. خود علم رو به تو درس نمیده. داستان اون درس رو یه تو میگه و تو فکر می کنی عالم شدی.

خلاصه این سه تا مقام نباید خلط شود. در واقع بخوام بگم:

دسته اول(علمی)، سبک کار های دانشی است.

دسته دوم(عملی)، سبک کارهای گرایشی است.

دسته سوم(بصیرتی)، سبک کارهای بینشی است.

نکته یهویی:

دین هر سه سبک رو دارد. روضه امام حسین علیه السلام، توقسمت گرایش قرار می گیرد. مثلا دیدید بعضی میگن یعنی چی همش گریه و ... . دین که نباید احساسی باشه، دین باید علمی باشه و ... . درسته میگه ها ولی کامل نمیگه. اون قسمت علمیش درسته، اتفاقا دین یه قسمت های علمی داره که مفصل بحث میشه، حتی همین قیام امام حسین علیه السلام رو میاریم زیر ذره بین و بحث می کنیم و تحلیل و ... . ولی اون قسمت گرایشش، شما باید بیای روضه؛ سینه بزنی و اشک بریزی تا توت گرایش ایجاد بشه و حرکت کنی و خلاصه خلط این تفکرات باهم، این مشکلات رو به وجود میاره.

اینا نا خودآگاه هست و مشکله تفکیکش. بزرگان بعضا قاطی می کردند و واقع مشکل است. مثلا طرف می بینی با رویکرد فلسفه، اصول رو داره درس میده. یعنی در اصول که باید رویکرد عقلایی باشه، عقلی بحث می کنه.

حرفم این است که این سه کلمه را جدی بگیرید؛ سبک دانشی - سبک گرایشی - سبک بینشی‌.

نکته: بینشی یکی از نکات مهمش این است که بینشی تا حد زیادی باید پس از دانشی باشد. یک استادی که بُعد دانشی اش قوی است، می تواند درباره نگاه بینشی صحبت کند: مثل آقای یزیدان پناه و امینی.

نکته:

مواظب باشید فقه و فلسفه رو خلط نکنید. متوجه بشید که فقه تو چه حال و هوا و قالبی است و فلسفه تو چه حال و هوایی. چون فقه هنوز نخوندید، نمیتونم شفاف بهتون بگم.

سبک تفکرِ سه علمِ فقه و اصول و فلسفه

از این جا به بعد میخوام درباره علمِ تفکر صحبت کنیم. علم تفکر؛ یه مدلش سبک تفکر هست که این هاست و در این جا می خوایم تطبیق بدهیم روی سه علمِ فقه و فلسفه و اصول. پس الان می خوایم سبک تفکرِ سه علمِ فقه و فلسفه و اصول رو بررسی کنیم.

ببینید؛ فلسفه یه سبکی دارد که اسمش رو می گذاریم سبک دستگاهی. فقه یه سبکی داره که اسمش رو میزاریم، سبک مکتبی. اصول یه سبکی داره که هنوز مطمئن نیستم اینطور باشه، ولی فعلا اسمش رو میگزاریم سبک مساله ای.

حالا سبک کار این سه علم چه فرقی می کند؟

سبک فلسفه چون دستگاهی هست، خیلی راحت تر است. سه دستگاه در فلسفه داریم: مشاء - اشراق - صدرا. ستون های این دستگاه ها مشخص است و قشنگ میتونی بچینی روش و بری بالا. در نتیجه شما اگر بیای روی ستون های اینا کار بکنی، قشنگ می فهمی این شد اشراق، این شد مشاء و این شد صدرا. صدرا از همه واضح تر است. یعنی بعد از صدرا، فلسفه به یه پختگی رسید‌. دوران پختگی یک علم، دورانی است که ستون های اصلی یک علم دیگه تغییری نمی کند و هر تغییری به وجود آید، تو زمین بازیِ صدرا است.

نکته مهم: در دستگاه صدرا، دو دستگاه اجرا می شود. یه دستگاهِ متوسطِ صدرایی و یکی دستگاهِ نهایی صدرایی. این دستگاه نهایی همون عرفان نظری هست. ولی شما الان در بدایه فقط باید دستگاه متوسط رو بخونی و تا نفهمی، نمیفهمی اون نهایی چیه.

یه پرونده ای به نام، "اسلامی کردن علوم انسانی"، برای خودتون بسازید. و سعی کنید این پرونده رو برای خودتون، دغدغه کنید.

تو کلاس هایی که می شینید این گوشه ذهنتون باشه. اگر با این نیت بشینید سر کلاس، یهو یه چیزایی روزیتون میشه که میتونید باهاش مکتب بسازید.

نکته: همانطور که انسان ها سلوک دارن و منزل به منزل رشد می کنند، علم هم سلوک دارن و منزل به منزل رشد می کند تا به مرحله پختگی برسد. وقتی به مرحله پختگی رسید، دیگه تو همون مسیر ادامه میده. خود انسان میگن تا ۴۰ سالگی دیگه تو هر بستری باشه، از اونجا به بعد تو همون مسیر ادامه میده. البته ۴۰ سالگی سهل است. انسان تو همین ۲۷-۲۸ دیگه سخت تغییر میکنه‌. حالا حرفم این است فلسفه و علوم حوزوی غالبا به این جا رسیدند. فلسفه صدرایی اون بستری هست که به پختگی رسیده و تو همین بیس باید بره جلو و رشد کنه‌ فقه، فقه شیخ انصاری هست که داره تو همین بستر رشد میکنه و جلو میره. اصول شک دارم که به اون پختگی رسیده باشد.ریاضی و فیزیک رسیده است اما علوم انسانی غرب غالبا نرسیده اند‌. یعنی‌ روانشنلسی نمیتونی بگی به یک پختگی ای رسیده است که دیگره نظریات مختلف داره تو یک‌بستر جلو میره. هموز اینطوری نشده. به همین علت نفی می کنند که سمت اینا بریم. چون ممکنه ۵۰ سال دیگه، کلا یه نظریه ای بیاد و یه مکتب جدید بیاره.

حرفم این است که به این علت هست که تو فلسفه تمرکز روی صدرا داریم. و تو فقه تمرکز روی فقه شیخ انصاری داریم و جا داره ما روی این مساله فکر کنیم: چه مولفه هایی در بلوغ و به پختگی رسیدن یک علم اثر دارد؟ این رو اگر بدونیم، میدونیم تحقیقاتمون رو باید به چه سمتی ببریم. بعد میدونیم روانشناسی و حامعه شناسی رو به کدام سمت باید ببریم.

این سبک دستگاهی هست. الان میخوایم ستون های دستگاه صدرا رو مشخص کنیم.

۱. اصالت و اعتباریت

۲. تشکیک

۳. معقول ثانی فلسفی

۴. نفس الامر

۵. امکان، علیّت، ... ؟

این ۵ مقوله، از حیث صفحه ای، یک بیستمِ حجم فلسفه را می‌گیرد ولی کل فلسفه روی این ۵ تا استوار است. یعنی این ۵ تا مثل یک روحی است که توی کل فلسفه دمیده شده. یعنی شما در فلسفه قدم از قدم بر نمیدارید مگر اینکه به این ۵ تا نیاز دارید.

البته مورد ۲ و ۵ یه کم، کمرنگ تر هست ولی اصالت و اعتباریت و معقول ثانی و نفس الامر، دیگه مادر بحث هاست. نفس الامر و معقول ثانی خیلی مهم است. هستی روی این دو سوار است.

تا می تونید روی این ۵ مقوله انرژی بزارید. فکر بزارید، دغدغه داشته باشید. آقای امینی نژاد، یه سبک کلاس راه انداخته به نامِ بحث آزاد فلسفی. موضوع این کلاس همین هاست. مثلا یه دوره اصالت و اعتباریت گفتن و ... . به درد شما نمیخوره چون حداقل باید بدایه (یه دور فلسفه خونده باشید) رو خوانده باشید بعد بیاید این جا.

خود اشراق ستون اصلی دارد. تقریبا میشه گفت اشراق یک ستون اصلی دارد و بقیه حول محور این هستند. اون هم نظام نوری اشراق هست. یعنی شیخ اشراق خیلی چیز ها رو با نظام نوری تبیین کردند.

خلاصه اگر شما این ها رو کار کنید فیلسوف میشید با اینکه یک بیستمِ فلسفه است. اینا بنیاد های فلسفه است. آقای امینی پایان نامشون اسمش این است: بنیاد حکمت. موضوع این پایان نامه اصالت و اعتباریت است. و واقعا بین این ۵ تا اصل کار اصالت و اعتباریت است.

پس فهمیدید که سبک فلسفه دستگاهی هست و راحت است و آروم آروم باید تو کلاس ها حواستون باشه و این دستگاه ها رو اصطیاد کنید. مثلا آقای امینی دارن درس میدن یهو میگن مشاء این رو میگه و اشراق این رو میگه؛ شما باید حواست باشه چی شد که این اینطور شد. خلاصه همین سه تا دستگاه هست. می بینید وقتی دستگاهی باشد خیلی راحته چون هر دستگاهی است و هر دستگاهی، ستون های مشخصی داره. شما با همین می تونید نظر اساتید قم رو بدونید چی هست؛ به این شکل که تو وقتی نظر کسی رو تو ستون بدونی چی هست، کل سیستم فلسفیش رو میدونی نظرش چی هست.

ولی فقه دستگاهی نیست که اینطور مرتب و منظم باشد. مکتب یه مرتبه پایین تر از دستگاه است.

دستگاه صدرایی خودش چندتا مکتب داره. مثلا مکتب آقای یزدان پناه - مکتب آقای مصباح و ... . فقه مکتبی است. شما بعد چندسال می فهمی مکتب آقای بروجردی با آقای خویی چه فرقی می کند. تو فلسفه هر کی بیاد، نسبتش رو با دستگاه ها مشخص می کند. یعنی هر کسی حرفی میزنه میدونه با این مشاء یا اشراق یا صدرا چه نسبتی داره ولی تو فقه اینطوری نیست؛ چون چندتا ستون مشخص نداره که بخوای نسبتت رو با اینا روشن کنی. بعضی از فقها اصلا مکتب ندارند. یا اینقدر مکتبش پیچیده هست که نمیشه یه مکتب واحد توش در آورد شاید بتونیم بگیم آقای بهجت این شکلی هستن. یعنی فقه پیچیده ای دارن. ولی مثلا آقای خویی خیلی آسان است. آقای بروجردی سخته ولی سر راسته.

اصول اسفناک تر از فقه است. بازم فقه یه مکتب هایی داریم ولی تو اصول اینم ندارم. اصول الان مساله مساله است. جزیره ای هست.

وارد قدم سوم بحث می شویم:

وارد دستگاه فلسفیِ صدرا می شویم.

دستگاه فلسفیِ صدرا

این کلید مهم رو داشته باشید که فلسفه، تصور محور است نه تصدیق محور. به قول شهید مطهری و بعضی از بزرگان؛ چیزی که در فلسفه سخته، تصور مساله است نه تصدیق مساله.

ما چهار مدل علم داریم:

۱. تصور و تصدیقش سخت است.

۲. تصور و تصدیقش راحت است.

۳. تصورش راحته ولی تصدیقش سخته.

۴. تصورش سخته ولی تصدیقش راحته. فلسفه و عرفان از این دسته چهارم است.

ولی فقه تصورش راحته، سوالش معلومه مثلا میگیم بچه ای هست و بلوغش اینطوره و ... ، ولی اینکه بخوای بگی حکمش چیه(تصدیق) مشکله و راه و روش داره.

تا حدی اصول هم مثل فلسفه است. یعنی تصور اینکه دقیقا دارن چی رو میگن؟ لذا فلسفه و اصول چون تصور محور است، چند دور در حوزه خوانده می شود. سه چهار بار این دو علم رو میرن تا آخر و بر میگردن. چون تو اگر تا آخری نری و بر نگردی نمیفهمی آخرش این چی بود. لذا اگر تو بدایه به حکم نرسیدید،خیلی عیب نداره. بزارید براتون مجهول باشه. به قول آقای سبحانی:کسی اگر بدایه رو خوب خوانده باشد باید ۲۰۰ تا سوال براش به وجود بیاد. نهایه رو که میخونه، ۲۰۰ تا سوال میشود ۱۰۰ تا. همینطور کتب بعدی رو که می خونه از سوالاش کاسته می شود.

ولی فقه اینطور نیست، چون میفهمی چی به چیه‌ ولی فلسفه اصلش گنگه هنوز! هی طلبه تو فلسفه می پرسه این رو به چی میگن؟! انگار اساتید این رو پیش فرض گرفتن و حرف میزنن و هی طلبه دنبال یه علم قبل از فلسفه هست. نه! علمی قبل از اون نیست. تو باید یه دور فلسفه رو از اول تا آخر بخونی بعد میای تو باغ که آهان کی به کی هست.

تو بدایه اصل دغدغه و سوال دار شدن هست. بدایه خیلی مطالعه نداره. فکری هست. باید فکر کنید. و مشکل این جاست که نمیشه بگی ساعت ۱۰ تا ۱۲ و نیم، ساعتِ فکر روی فلسفه لذا تاکید دارم، تاکید دارم، تاکید دارم؛ مباحثه توی فلسفه خیلی مهم است. چون تو مباحثه عملا دارید فکر می کنید، هی میرید و برمیگردید. فکر تو مباحثه هی جولان می کنه. غالب وقت رو در بدایه بزارید برای مباحثه. توی مباحثه فلسفه، هم بحثتون نباید نسبت به فلسفه بد دل باشد. باید همدل باشد. حسن ظن داشته باشد. گرایش داشته باشد.

نکته خیلی خیلی مهم:

این سه علمِ فلسفه و اصول و فقه نباید منقطع بشه. مثلا نگی امسال فلسفه نمیخونم و سال بعد می خونم. اگر شروع کردی دیگه نباید بینش فاصله بشود. ببینید فقه و اصول که بیخ ریشتون هست و برنامه حوزه هست و می خونید ولی فلسفه رو باید براش برنامه بریزید که اصلا کی می خواید شروع کنید و چندسال می خواید بخونید. کم کم باید به نتیجه برسید. ببینید چقدر می خواید تو معارف و اعتقادات دین کار کنید. هرقدر بخواید تو اینا کار کنید باید فلسفه قوی تری داشته باشید.

رویکرد ها نسبت به فلسفه مختلف است. بعضی رویکرد ابزاری دارن مثلا میگن فلسفه برای تقویت ذهن است! بعضی میگن فلسفه مستقله‌. خودش یه آدم است. این دسته دوم خودشون سه دسته هستن:

یه عده میگن به مقداری فلسفه بخون که در اصول نیاز داری.

یه عده میگن به مقداری فلسفه بخون که در کلام نیاز داری.

یه عده میگن به مقداری فلسفه بخون که در حد معارف نیاز داری.

خیلی به این سه دسته ملتفت باشید، من وقتی از اساتید مشورت می گرفتم، دیدم چرا اینقدر مشورت هاشون فرق می کنه؟ دیدم اینا تو ناخود آگاهشون هست. طرف فلسفه رو در حد اصول میبینه، اینطور مشورت میده و ... . خلاصه ملتفت باشید.

از علامه پرسیدن شما که بدایه و نهایه نوشتید؛ این نهایه دیگه تهش هست و دیگه فلسفه نمیخواد بخونه؟ علامه فرمودند: نه! نهایه الحکمه برای کسی است که می خواد تخصصی در فقه و اصول کار کند! نه برای کسی که می خواد کلام و معارف کار کند.

یعنی حد واجب برای حوزه که محورش می خواد فقه و اصول باشه، بدایه و نهایه است. پس بدایه و ننهایه در برای تخصصی فقه و اصول است.

حالا برای کسی که می خواد کلام کار کنه، چطور؟ بستگی داره چقدر بخواید کلام کار کنید چون میزان کار کردن تو کلام روی میزان آگاهی به فلسفه موثر است. مثلا برای کلام باید تا حد زیادی، آشنایی روی فلسفه اشراق و مشاء هم داشته باشید. چون متکلمین ما غالبا در فضای اشراق و مشاء بودند و ما بعد از صدرا کمتر متکلم داریم. و تا حد زیادی باید صدرا رو بشناسه چون جواب هایی که امروزه به پرسش های کلامی می خوایم بدیم، باید در بستر فلسفه صدرایی باشد.

حالا اگر کسی خواست در حد معارف کار کند، دیگه باید جدی اسفار بخواند. آقای امینی آخرین دوره اسفار رو الان دارن میگن و امکان هم نداره دوباره بگن. دوره اسفار هم ۱۵ الی ۲۰ سال طول می کشه. آقای امینی می خوان اسفار رو ویرایش کنند و ما داریم روش کار می کنیم. به نظرم اگر به این نتیجه رسیدید که می خواید اسفار بخوانید، باید زودتر خودتون رو به این قطارِ آقای امینی برسانید. پیشنهادم اینه که الان که پایه چهار هستید و بدایه می خونید و سال بعد هم که نهایه می خوانید، از سال ۶ که دارید نصفه دوم نهایه رو می خونید باید کلاس استاد امینی رو هم بیاید.

نکته: تصمیم بگیرید که چقدر می خواید در معارف و عقاید اسلام ، وارد بشید؟ دغدغتون نسبت به این دو مقوله چقدر هست؟

جلسه چهارم

جلسه پیش درباره فلسفه صحبت کردیم ولی سوال های ریزش باقی ماند.

یه بحث دیگه هست که فقه طبق نظر آقا و امام چطور باید تحصیل بشود.

جلسه پیش در سه قدم حرف زدیم:

قدم اول: سبک های کلان تفکر و ورود و خروج هر نوع تفکر رو بشناسیم و موطن این ها رو باهم خلط نکنیم. مثلا یه عده غرق نگاه تربیتی و عملی شدن و همش تو علم دنبال کاربرد هست. دیگه فراموش کرده علم، هویتش فهمیدن است، کشف حقایق است. دائم از اول میپرسه به چه درد می خوره. این خوب هستا ولی افراط در این خوب نیست. خیلی از بزرگان تو این سبک های تفکر غرق میشن که نمیتونن بین موطن ها فرق بگذارن.

قدم دوم: به نظرم این قدم دوم خیلی مهم است ولی برای شما که پایه ۴ هستید خیلی زود است.

قدم دوم این است که سه علمِ فلسفه و فقه و اصول، چه تفاوت هایِ سبکی باهم دارند. ببینید ما اول گفتیم سبک های تفکر داریم؛ علمی - عملی - بصیرتی . حالا تو سبک های تفکر علمی، علم های مختلفی هست که سبک هاشون باهم فرق دارد.

شما این سه علم رو دارید باهم شروع می کنید میترسم که این سه را باهم خلط کنید لذا این بحث ها رو گفتم. این سه علمی است که تا آخر عمر باهاش درگیر هستید.

گفتیم سبک فلسفه، دستگاهی است و سبک فقه، مکتبی است و سبک اصول مساله ای است.

فلسفه تقریبا پختگی‌رسیده است البته با تقریر آقای یزدان پناه و آقای امینی نژاد. فقه تا حد خوبی به پختگی رسیده ولی جا دارد. اصول هنوز جای کار دارد.

علوم انسانی هنوز برای رسیدن به پختگی جا دارد.

گفتیم که هر علمی، سلوک دارد و منزل به منزل رشد می کند. نکته مهم: تولید علم در هر منزلی، به تناسب همان منزل است. یعنی فلسفه که به پختگی رسیده تولید علمش یه جور هست ولی تولید علم برای اصول که هنوز به پختگی نرسیده، یه جور دیگر است. مفهوم پختگی را جلسه قبل گفتیم.

به قول اقای امینی و یزدان پناه: تولید علم در علومی که به پختگی رسیده، به این دوتا مولفه است:

۱. امتداد اجتماعی

امتداد یعنی فلسفه چطور بیاد تو متن زندگی و جامعه اثرگذار باشد؟ یکی از ارکان مهم برای ساخت تمدن اسلامی، فلسفه اسلامی است. خب این فلسفه چطور قراره در تمدن سازی اثر بگذره؟

آقا یه جمله معروفی دارن سال ۷۹ در پیامی که به کنگره ملاصدرا دادند فرمودند: "تمدن نوین اسلامی که هدف نهایی ماست جز بر پایه رفیع چنین فلسفه ای (ملاصدرا) امکان پذیر نیست!". یه جلسه ای هست که آقای خسروپناه و ... رو دعوت کردن، با این موضوع که فلسفه چطور قراره در تمدن سازی موثر باشد. این سبک جلسات خیلی به آن پروندهِ پرونده ها(دغدغهِ دغدغه ها) کمک می کند. حتما شرکت کنید‌. این جلسات بهتون مساله می دهد.

۲. سر ریز علمی

یعنی اثری که فلسفه می تواند در پیش برد علوم داشته باشد؛ در علوم تجربی داشته باشد. فلسفه در فیزیک به طور جدی می تواند اثر بگذارد. یعنی علم وقتی به یک پختگی برسد، سر ریز می کند در علوم دیگه. فلسفه الان به این پری رسیده و دنبال کسی می گرده که این رو سر ریز کنه در جاهای مختلف.

پس این دو مدل کار، تولید علم است برای علومی که پختگی رسیده اند.

خب این از مرور جلسه قبل(البته نکات اضافه تری گفته شد)

سوالاتی پرسیدید:

تاریخ مسائل فلسفه و تاریخ فلشفه جاش کجاست؟

جواب: تاریخ مساله تقریبا میشه گفت جاش تو اسفار است. تو بدایه وقتش نیست. تاریخ مسئله یعنی بگی الان این مسئله فلسفی که دارم می خونم،این از کی شروع شد؟ فلانی وفلانی داشتن یا نه؟. فلسفه غرب خیلی عقب تر است. یعنی وقتی یه قوت ویژه فلسفی پیدا کردید، بهش بپردازید.

سوال: سبک مباحثه فلسفه(کتاب بدایه) چطور باید باشد؟

جواب: به ترتیب، فلسفه بعد اصول بعد فقه، مباحثه محور است. اگر بخوایم درصد بدیم، برای مطالعه بدایه اگر بگیم ۱۰ درصد هم زیاد گفتیم. ۷۰ درصد بلکه بیشتر برای فکر و مباحثه بگذارید. ۲۰ درصد هم پیش مطالعه. چون گیج و ویج هستید، حتما این پیش مطالعه رو بکنید. با پیش مطالعه شما یه سر و گردن تو کلاس بالاتر هستید. اینکه گفتیم هفتاد درصد فکر، معمولا آدما عادت ندارن فکر کنند. تو مباحثه نطق آدم باز میشه‌. شما باید در این علوم سعی کنید نطق اصولی، نطق فلسفی و نطق فقهیتون رو باز کنید. به خودتون جرات بدید. فکر کنید شما هم یه فقیه و می خواید حرف بزنید. توهم کنید اشکال نداره که. فقط حواستون باشه به عنوان نظر صحیح یا نظر خودتون نپذیرید چون آسیب این کارا اینه که آدم وقتی چیزی به ذهنش میاد، دوس داره هی ازش دفاع کنه. نترسید از حرف زدن.

تو نهایه ۱۰۰ درصد برعکس بدایه هست و بار مطالعه اش خیلی بیشتر است؛ باید شرح مبسوط ببینید، و ... و ...

نکته: پرونده ای باز کنید به نامِ قواعد تحصیل بلندمدت: یکی از قواعد تحصیل بلند مدت اینه که شما وقتی قراره ۱۰ - ۲۰ سال یک علم رو بخونی، باید بدونی سال اول چه کاری هست که فقط برای سال اول است که اگر نکنی دیگه وقتش می گذره. ممکنه یه کار هایی اگه الان نکنی زیاد عیب نداشته باشه ولی یه کارایی هست برای امسال است، شما باید ذاتیات هر سال رو بدونید چه در فقه چه در اصول چه در فلسفه. یه کارهایی هست که از ذاتیات سالِ اول فقه و فلسفه و اصول است. شما باید این رو بدونید.

پس یکی از قواعد تحصیل بلند مدت، شناخت ذاتیات هر سال است که اگر انجام ندی، دیگه نمیتونی انجام بدی.

در بدایه باید نطق فلسفیتون رو باز کنید. هم بحثی داشته باشید که گیر بده، کل کل کنید. هی برید و بیاید.

ببینید اینایی که در بدایه می خونید، همینارو + چند برابرش رو در نهایه می خونید. چند ده برابرش رو در اسفار می خونید. ببینید من این حرف رو الان در بدایه دارم بهتون میزنمااا، قرار نیست تو نهایه و اسفار هم این حرف رو بزنم. الان وقتشه که نطق فلسفیتون رو در بدایه باز کنید. قراره نظام مجهولات درست کنید، هی پرونده بسازید. حالا ببینید من که اینارو میگم به این معنا نیست که اصلا مطلب نفهمید،نه! چون شما تو اون فاز گیر کردید دارم اینطور میگم، وگرنه به طور متعارف کاراتون رو می کنید. ولی حرفم این است که این نطق باز شدن و پرونده سازی و نظام مجهولات، چیزایی است که در نهایه و اصول مظفر، خیدی وقتش نیست.

کسی که اهل فکر و جولانه، لذتش تو الموجز و بدایه هست. الان فقط می شنینی حرف میزنی، حرف میزنی،حرف میزنی، چرت و پرت بگید تا نطقتون باز بشه‌. با استاد هم خودتون چک بکنید. مثل کسی که می خواد نجاری یاد بگیره، میگن تو ملازم با فلان استاد باشه. اون استاد هم میده دستش میگه چکش بزن، بعد دستش رو میگیره میگه اینطوری بزن، اونطوری نزن. (این یه سبک تربیتی هستا، ملازم شدن با استاد). در فضای علمی هم همین است. شما فانی در آقای امینی و عشایری بشید. این دو را چون مطمئن هستم عرض می کنم. آقای امینی رو میتونید یک عمر توشون فانی بشید، آقای عشایری هم همینطور ولی یه خورده کمتر از آقای امینی. اینکه میگم فانی بشید نه اینکه تقلید کنید بلکه تو علم استیل ایشون رو بگیرید.

یه کار دیگر که خیلی مهم است و هم برای اصول است هم برای فلسفه ولی مخصوص برای فلسفه است؛ منطق است. منطق حین فلسفه و اصول است. منطق یک علمی است که لازم است، فلسفه و اصول سر ریزه توش. یعنی اون المنطق که شما خوندید، مال قرن ۶ و ۷ است و اوج منطقِ قرن ۶ و ۷ و کمی از ۸ است.

حالا نکته: اصول و فلسفه، در قرن ۶ و ۷ در چه افقی بود؟ منطق هم در همون افق است. چون منطق علم آلی ای است که می خواست قالب های اصول و کلام رو و رون تفکر در این ها رو به ما یاد بدهد. حالا فلسفه و اصول قرن ۶ چی هست؟ اوج فلسفه قرن ۶ و ۷، فلسفه مشاء هست و خیلی کم اشراق. اصول قرن ۶ هم یه اصول خیلی ساده است. قبل اخباری گری هست. اوج اصول بعد حمله اخباری گری شکل می گیرد.

ما الان داریم فلسفه و اصول قرن ۱۲ و ۱۳ رو می خوانیم ولی منطق قرن ۶ و ۷! منطق عقب افتاده. منطق ما در حد دوچرخه کردن هست ولی اصول و فلسفه در حد بنز شده! خیلی ابزار های دیگه در منطق نیاز است.

حالا باید چکار کنیم؟ پیشنهاد این است که شما یک دور منطق که خوندید، یک دور دیگه باید یکی منطقی هم حین فلسفه و اصول بخوانید. حالا چطور بخوانیم؟

بعضی افراط می کنند؛ یعنی بعد المنطق میرن جوهر النضید و اینا رو درس می گیرن. بعضی تفریط می کنند؛ میگن بسه دیگه، چقدر منطق؟!!

متعادلش رو استاد امینی فرمودند: کسی که می خواد در معارف و علوم عقلی قوت بگیرد، لازم است بعد از خوب خواندنِ منطقِ مظفر، یک دوره دیگر منطق را درس بگیرد که آن دوره برهان شفایِ ابن سینا هست. اون رو میگن درسی بخوانید. پس بعد از منطق مظفر، یک دور باید برهان شفا رو درس بگیرید. البته اگر مغالطه اش رو هم درس بگیرید، بهتر است. این پیشنهاد متعادلی است.

بازم یه حلقه مفقوده ای هست چون طلبه نمیدونه تو برهان شفا باید دنبال چی بگرده. بنده سعی کردم در اصول و فلسفه، هرجا اساتید گفتن این جا ضعف منطق هست، یادداشت کردم و کشوندمش به منطق مظفر. اینارو اگر ببینید که باهاش آشنا بشید، خیلی خوب است. (نفهمیدم فایل هست یا صوت هست یا ...؟) بنده دغدغه این اساتید رو جمع کردم. خودتونم وقتی بدایه(تو بدایه وقتش هست) می خوانید، ببینید این دغدغه ها کجاست‌.

برهان شفا هم اسمش برهان است ولی طوری هست که کل منطق (اون جا هایی که به درد می خوره) مرور می شود.

بخش دوم صحبت:

یه بحثی که در فقه می تواند کار گشا باشد، نظرات امام و آقا در فقه است و واقعا می تواند مکمل باشد. این بحث مکمل‌ بحث فقه است که اول پایه چهار گفتیم.

خب، اصلا چرا آقا و امام؟ حرف ما این است که فقه یک موجود زمان مند و مکان مند است؛ یعنی تابع شرایط زمانی و مکانی است بر خلاف فلسفه. داستان نوحه لباس پوشیدن حضرت امام علی علیه السلام با امام صادق علیه السلام رو بلدید دیگه.

به این علت آقا و امام رو انتخاب کردیم که:

اولا نزدیک تر هستند به عصر ما.

دوما می‌فهمن که اقتضائات این زمانه با قبلا فرق می کنه.

سوما امام و آقا امتحانشون رو پس دادن، این امتحان پس دادن خیلی مهم است. دشمناشون هم قبولشون دارن. شهید مطهری آزمون پس داده است. دنیای اسلام رو جلو بردن.

چهارما، آقا و امام تو متن کار هستند؛ حداقلش اینه که سوال روز دارند و دارن این کشتی عظیم انقلاب را به سمت هدفی می برند و همه ارگان ها را باهم می بینند و وظیفه ترسیم می کنند.

نکته: نظرات آقا و امام در زمینه فقه تا حد زیادی متفاوت است. البته نگاه هاشون مکمل هم است، یکی از تفریط جلوگیری میکنه و یکی ازافراط و هردو اقتضاء بستر زمانی این دو بزرگوار است.

آقا می فرمایند به این فقه موجود اکتفا نکنید، برید سمت فقه اجتماعی، تمدن ساز و... و.... برعکس امام هی میگن اکتفا کنید به همین فقه و فقه سنتی فراموش نشود و و فقه رو همینطوری که هست، حفظ کنید و ... . ببینید متاسفانه عده ای دارن به این حرف آقا رو به انحراف می برند و حرف آقا رو پرچم می کنند و حرف های امام رو می زنند، نکته اینه که شما باید روی قله حرف های امام سوار باشی؛ بعد خوف های آقارو ببینی. آقا داره بعد از حرف های امام رو می زنه.

قبل انقلاب بعضی از این آخوندهای اصلاح طلب گفتن ما می خوایم فقه پویا را علم کنید در مقابل فقه سنتی. امام در منشور اصرار دارند که؛ فقهِ سنتیِ ما پویاست.

می خوام بگم این سبک تفکر هنوز ادامه دارد که فقه سنتی را کنار بگذاریم و بریم سراغ فقه پویا. منشور امام رو حتما حتما بخونید. اینا حرف های ویژه امام است برای طلاب و روحانیت. پرمطلب است؛ منشور رو حفظ باشيد.

استاد بغدادی شروع کردند بخش هایی از منشور را که در مورد فقه و فقاهت و مجتهد هست رو خواندند. واقعا عالی هست. مصداق این حرف ها رو واقعا اگر بگردیم جز آقا کسی رو پیدا نمیکنیم!

یه خورده هم از حرف های آقا بخوانیم.

آقا می فرمایند: فقاهت دو رکن دارد: اصول معتدل - فقهِ همه جانبه؛ یعنی فقهی که ناظر به سوالهای زمانه باشد. سوال نصف جواب است. تا شما سوالهای زمانه را ندانید، ممکن نیست بتوانید در فقه برای آن جوابی پیدا کنید. (همون که گفتیم نظام مساله - نظام دغدغه ها. یعنی شما باید دغدغه آشتی باشی و از دل اینا جواب رو پیدا بکنی یا حداقل ریشه های جواب رو)

این حرفهای سال ۶٨ است!

جلسه پنجم

علم اصول

یک مطلب کلی

در هر علمی ما باید به سه عنوان کلی ملتفت باشیم:

1. سبک آن علم

مجموعه ویژگی های آن علم است. مثلا تو جلسات قبل گفتم که فلسفه تصور محور است. این ویژگی فلسفه است. یا مثلا گفتیم سبک فلسفه، دستگاهی است. ما با این مشخصات و ویژگی ها، می تونیم به علم هویت بدهیم و بین علم ها تمیز بگذاریم. اگر کسی این ویژگی های کلیدی هر علم رو قبل از ورود به علم بداند، با علم خام برخورد نمی کند.

فضای تنفسی علم باید دستتون بیاد. بعد می فهمی مدلی که باید این علم رو بخونی با علم دیگه فرق می کنه، مباحثه و مطالعه اش، فرق می کند. کم کم یه پرونده ای جمع میشه. مثلا یکی از ویژگی های فقه این است: آراء تاریخی در این علم خیلی مهم است به خلاف فلسفه. و ...، همه اینا میاد ذیل سبک علم.

2. حقیقت آن علم

منظور سرّ واقعی نیاز به آن علم است. چرا همچین علمی داریم؟ چه دغدغه ای ما را کشانده به سمت آن علم؟ معمولا علوم با کستره ای از دغدغه ها تولید شدند ولی در طول تاریخ، به دلایلی بعضی قسمت ها، پررنگ می شود،. بعضی جاهای علم کمرنگ می شود زیرا از هدف و غایت و حقیقت آن علم غفلت می شود. وقتی حقیقت علم رو بدونی میدونی فلان علم در چه مسیر مطلوبی حرکت کند. آن آرمان فطری ای که این علم به خاطرش درست شد، چی بود؟ خلاصه غرق نشدن در جغرافیای موجود علم بلکه دیدن افق های مطلوب علم.

اغلب میان رو مسیر موجود علم و میچینن و میرن بالا درحالیکه شاید نیاز باشد حقیقت علم بازنگری شود و اگر مسیر موجود به بی راهه می رود ما آن سر به راه کنیم.

3. روح آن علم

روح علم آن گوهر ذاتی و مناط آن علم است؛ آن هسته مرکزی علم است که اگر خوب اون رو کشف کنی، میتونی به بستر های دیگه سرایت بدهی. یعنی میتونی موازی آن علم، علم های دیگه ای بسازی. مثلا شما اگر روح علم اصول که قواعد دین فهمی(اونم تو قسمت احکام فقط) هست، دستت بیاد، میتونی بگی خب من روح دستم اومده و میتونم اصول فهم اخلاقیات دین رو بنویسم و ... . چه بسا مسائل اصول فهم احکام با مسائل اصول فهم اعتقادات یا اخلاقیات مشترک باشد. و بعضی چیزهاش فقط فرق کند.

مثال دیگر:

ما یک فلسفه مطلق داریم و یک فلسفه مضاف. همون روح فلسفه مطلق رو آوردن تو چیزهای دیگه و فلسفه مضاف نوشتن.

تو بلاغت می گفتم که اگر روح بلاغت بیاد دستتون، میتونید روح کار تفسیر قرآن رو بفهمید. من به نظرم می رسد که علامه طباطبایی روح کار بلاغت دستشون بوده؛ یعنی قشنگ فهمیده که یک متکلم چطوری می تواند در لایه های مختلف صحبت کند.

این نکته کلی که گفتم خیلی مهم است چون شما در آینده می خواید روی تولید علوم انسانی کار بکنید، مثلا جامعه شناسی اسلامی، با همین ادبیات میتونی فکر کنی سبک جامعه شناسی چی هست؟ حقیقت و روحش چی هست؟ کلی حرف میتونی بزنی.

اینایی که با این ادبیات بهتون گفتم، در ذهن خودم ذیل یک پرونده مهمی است به نام علمِ تولیدِ علم، تولید علم خودش یک علم است؛ اصلا روش های تولید علم چی هست؟ تولید علم یعنی چی؟ این یکی از پرونده های مهم است. ما چند مدل تولید علم است. مثلا مطلوب سازیِ علوم موجود، خودش تولید علم است، اسلامی کردن علوم خودش تولید علم است. اینا مدل هاش فرق می کنه. غرب درباره این مطالب تحت عنوان فلسفه علم یا معرفت شناسی علم صحبت می کند. گلوگاه های تمدن غرب همینجاهاست، که اگر بزنی کل غرب میریزه. مثل ولایت فقیه ما که اینا فهمیدن اگر بزنن، کار تمومه. اونا وارد هستن ولی ما ... .

تو بیا علم رو موضوع خود علم قرار بده. بگو من یک علمی می خوام که درباره علم صحبت کنه. اصلا یک علم چطوری متولد می شود، چطوری رشد می کند، کلا سلوک علم چجوریه؟

علم تولید علم را جدی بگیرید. یه الگو های کلانی هست که آقای علیدوست در فقه، آقای عشایری در بلاغت، آقای یزدان پناه و امینی در فلسفه به کار گرفتن که اینقدر موفق هستن، شاید خودشونم حواسشون نیست و ناخودآگاه از این الگو ها استفاده می کنن. به نظرم می شود این الگو های کلان رو پیدا کرد. خیلی مهم است. غرب به این میگه فلسفه علم، ولی من اصرار دارم بگم علمِ تولید علم. غرب کار کرده ولی چرته و پرته. آقای یزدان پناه خودش تولید علمِ مجسم است. کلا این ۴ تا استاد تولید علم مجسم هستند.

بنده امروز می خوام درباره یکی از زیرشاخه هایِ علمِ تولیدِ علم صحبت کنم؛ یعنی اصولِ فهمِ اصول.

می خوایم تو علم اصول آن سه مورد را پیاده کنیم؛ سبک علم اصول چیست؟

سبک علم اصول

سبک اساسی و محور علم اصول، اصطیادی بودن این علم است. اصول یک علمِ اصطیادی است. یعنی در متن فقه، کم کم سوال ها و دغدغه های مشترک جمع می شود و این علم درست میشه. البته یه محور علم اصول اصطیادی بودن است. یک شاخصه دیگر این علم، نیاز محور بودن است؛ یه زمانی نیاز بود در مقابل اهل سنت حرف هایی زده شود، یه زمانی نیاز بود در مقابل اخباری گری حرف بزند ولی فلسفه اینطور نیست، فلسفه روش محور است؛ هر یافته ای که بشود با عقل از واقع بما هو واقع کشف کرد، کار فلسفه است. اصول روش واحد ندارد. یه وقتایی روش عقلی دارد، یه وقتایی روش عقلایی دارد، یه وقتایی روش دینی دارد و ... و ... .

خب این اصطیادی بودن چه تاثیری در نحوه تحصیل این علم دارد؟

ببینید اصول هنوز به پختگی نرسیده. تمام ارتباط های مسائل علم به هم ناشناخته است، هنوز نیاز به شبکه سازی های بیشتری است. مثلا بحث مشتق، باید یه مبانی زبان شناسی ای حل بشه تا بتونیم حرف بزنیم، به راحتی نمیشه نظر داد.

خیلی از مسائل هست که در علم اصول، عنوان دار نشده ولی فقها از اون تو فقه استفاده می کنند. (این نکته مهمیه). استاد مکاسب ما یکی از شاگردان آقای بهجت هستند؛ آقای بهجت از فقهایی هستند که خیلی خیلی از روش هایی استفاده می کردند که در اصول موجود عنوانی ندارد؛ یعنی تو نمیتونی بگی آقای بهجت که این رو گفتن، طبق فلان قاعده اصولی بود.

پس چون علم اصول یک علم اصطیادی است و فهم مسائل موجودش متفرع بر مبادی ای است که هنوز خوب واضح نشده و اصلا جا داره یه مسائلی وارد بشه که هنوز نشده، تحصیل علم اصول خیلی با فلسفه و فقه فرق می کند. لذا ما باید هنر اصطیاد رو یاد بگیریم. کار اصطیادی یعنی چی؟ همچنین باید برویم سراغ اصولِ ساختِ اصول؛ یه بحت این است که اصول موجود رو چطوری بخونیم؟ ما زیاد سر این صحبتی نداریم، همینه دیگه، چیز ویژه ای ندارم که بگم. چون این اصول هنوز جا داره پخته بشود بهتره بریم سراغ اصول ساخت اصول. خیلی از اساتید می فرمان که این اصولی که داریم می خونیم، تازه یه دفترِ اصول است و هنوز تا پختگی جا داره. آقای علیدوست و آقای اراکی و ... خیلی های دیگه این دغدغه رو دارن.

این اصول کاریکاتوری شده و یه جاهایی الکی پر رنگ و کمرنگ شده.

به نظرم میرسه تحصیل صحیح اصول این است که اصول رو حین تحصیل باید تولید کنی. الزاما نه به این معنا که مساله جدید وارد کنی بلکه همینکه ارتباط بحث با جاهای دیگه رو کشف بکنی و ... . پس حین تحصیل اصول باید اصول تولید کنی و به نظرم کار اصلی و قله ای در علم اصول، همین اصولِ ساختِ اصول است؛ یعنی آن کلید های اصلی برای ساخت علم اصول؛ حالا ممکنه یه مساله جدید وارد کنیم یا مساله ای را ترمیم کنیم یا ... . اصول یه علم چند ملیتی است. اصول مجموعه ای از نیاز ها بوده؛ یه تیکه از کلام آمده، یه تیکه از ادبیات، یه تیکه از شرع، یه تیکه از عقل، و ... ، چون نسبت به روش لابشرط است. ولی فلسفه حتما باید با روش برهان باشه یعنی عقل صد در صدی.

ببینید گاهی فقیه تو مساله ای میفهمه که جواب اینه ولی نیمتونه تئوریزه استدلال کنه، کار علم اصول اینه که بیاد این ناخودآگاه ها رو تئوریزه کنه و زبان علم بیان کنه. مثلا زیاد از قیاس استفاده می کردن، دیدن یه نوع از قیاس هست که در واقع قیاس نیست. یه گونه ای از قیاس هست که بهش میگن تنقیح مناط، اومدن تئوریزش کردن، گفتن ظاهرش شبیه قیاسه ولی توش استدلاله. حالا حرف اینه، ممکنه گونه های دیگه ای باشه که فقها دارن استفاده می کنن ولی هنوز تئوریزه نشده مثل مصلحت. فقها در تاریخ به کرات از مصلحت استفاده می شود ولی شما در کتب اصولی شما اسمی از مصلحت نمیبینی. امام یکی از حرف هاشون این است که یکی از اساسی ترین کارهایی که ذر فقه باید بشه تئوریزه کردن مصلحت است. آقای علیدوست قدم اول این کار رو برداشتن: کتاب فقه و مصلحت؛ یعنی چیزی که تو فقه رکن است، تو اصول حرفی ازش نیست.

شما می دونید تا قبل مرحوم مظفر، بابی به اسم عقل تو علم اصول وجود نداشته! این همه به عقل استناد شده ولی یه باب نداشته، یکی برداشته تئوریزش کرده.

از این بالاتر هم داریم: چرا تو علم اصول، بابی نیست که الگوریتم اجتهاد رو بررسی کنه؟ اصول از جزئیاتی که "یمکن آن یقع فی طریق استنباط" بحت می کنه ولی از خود طریق استنباط بحث نمی کنه! ولی هیچ صحبتی نیست. البته الان(سال ٩٢) آقای علیدوست و آقای مبلغی تحقیقاتی شروع کردن که قراره هفت الی هشت سال دیگه بیاد بیرون.

نکته: علوم حوزوی رو با خوش بینی بخوانید ولی علوم غربی را با بدبینی بخوانید. چون علوم حوزوی تولد درستی داشتند ولی علوم غربی از اول تولیدِ ناقص الخلقه ای داشتن. هرچه هم رشد کنند آخرش ناقص الخلقه هستند.

ما باید موسوعه های کامل در روایات در موضوعات مختلف درست کنیم. مثلا وسائل الشیعه اعتقادات \_ وسائل الشیعه اخلاقیات و ...،. تا مجتهد همانطور که راحت میره احکام رو از روایات فقهی استخراج می کند، اعتقادات و اخلاقیات هم استخراج کند.

اینا کارهایی است که باید بشه.

مثلا خیلی از مباحث علم اصول ربط به مبانی کلامی داره؛ طرف مبانی کلامیش ضعیف هست، تو اصول هی دعوای کلامی می کنه. نمیدونه این مساله کلامی هست، فکر می کنه داره بحث اصولی میکنه. بابا این باید در کلام حل میشده. یا مثلا طرف فلسفه رو حرام میدونه، حالا تو اصول به مساله ای برخورده که باید تو فلسفه حلش می کرده. خب این نمیشه اصلا. گفتم اصول یک علم چند ملیتی هست. به خاطر همین به نظرم اصول، اصول امام! امام متکلم بود، فیلسوف بود، و... ، حالا میشه به اصولش اعتماد کرد، کسانی که جامع هستند، اصولشون خیلی قوی هست.

خب چون وقت نیست جمع بندی رو + چهارتا نکته خلاصه می کنم:

من الان از چهارتا استاد، چهار ایده بهتون میگم:

این هنر اصطیاد است. این جمع بندی ایده بعضی از اساتید برای هنر اصطیاد است. بعد این میخوام اصول ساخت اصول رو بگم.

پس برای هنر اصطیاد، چهار ایده از اساتید رو میگم:

١. ایده استاد یزدان پناه

عنوان دار کردن؛ اینکه برای استفاده خودآگاه و روشمند و فنی از یک سبک و مساله، باید عنوان دارش کنی. باید بیاری جلوی چشم و دربارش توضیح بدی، اقسامش رو تبیین کنی. خلاصه عنوان دار بشه. مثل تصیح مناط که عنوان دار شد و از قیاس جدا شد. تا قبل اینکه عنوان تنقیح مناط نیامده بود روی این، فقیهی که از این استفاده می کرد، نمی‌دونست باید چی بگه! هی میگفت بخدا قیاس نیست(خخخ). این خیلی مهم است. این ایده مشترک است با ایده آقای علیدوست.

۲. ایده آقای علیدوست

اهمیت پرداخت مستقل؛ یعنی مستقل در مورد مساله ای صحبت کردن. مثلا همه جای فقه رو با نگاه عرف بگرد و جمع کن. خود ایشون میگفت من فقه و مصلحت رو که کار می کردم یه عده مسخره می کردن، میگفتن چیه این!

نکته: (مهم)

روش های دین فهمی ٢ جور است: متعارف و غیر متعارف. غیر متعارف مثل خواب هست که حجت نیست برای مکلف ولی متعارف ها ٢ بخش است: زبان دار (عنوان دار) و دسته ای که عنوان ندارد. ما باید بین این دسته ای که عنوان ندارد با غیر متعارف فرق بزاریم. چون طرف فقیهه داره میگه من اینو میفهمم،. و این فهم من از انس با همین متون و ... و ...، حاصل شده فقط نمیدونم چطور بیانش کنم. دقت کنید‌ این شبیه بحث ذوق سلیم تو بلاغت و استظهاری تو نحو است. غالبا برای اینایی که عنوان ندارد، میگن زیر نظر استاد ممارست کنید. آسیب این دسته که عنوان ندارد ولی متعارف است، اینه که باب دین فهمی های سلیقه ای باز میشه؛ طرف میگه من اینو فهمیدم، دیگری هم میگه من اینو فهمیدم. باید عنوان دار شود.

استاد غفاری که از اساتید فقه ما هستند و شاگرد آقای بهجت بودند. ایشان نکته مهمی دارند که باید در کنار ایده آقای یزدان پناه و علیدوست دیده بشه‌؛ اینکه میگیم عنوان دار کن و مستقل کن و یه جا جمع کن، این آسیبی دارد و آن اینکه طرف ١٠ \_ ١۵ مورد رو دیده، بعد میگه سه دسته کلان هست، این دسته اینطوریه و فلان دسته اونطوری و ... . یعنی با استقراء ناقص، قاعده نسازی. این آسیب شناسیِ مباحث اصطیادی است‌.

۳. ایده استاد عشایری

ایده کلانی است برای علوم اصطیادی؛ باید ناطر به صحنه کاربردِ این علوم، این علوم را رشد داد. یعنی باید بری تو فقه بگردی، مشکلات رو لمسش کنی، بعد بیاید تو اصول، مشکل رو حل کنی.

مثلا طرف میبینی هنوز فقه الاخلاق ننوشته، میخواد اول اصول فقه الاخلاق بنویسه! این دو تا باید با هم بره جلو، تو باید مشکل رو لمس کنی بعد اصولش رو بنویسی. ناظر به عمل باید اصول تولید بشود.

نکته:

اصول مثل فقه، ناظر به نیاز، بزرگ و کوچک می شود. یه زمانی بود که اخباریون یه روش های رقیبی برای اصولیون در دین فهمی درست کردند، شیخ انصاری در اصول به اخباریون جواب دادند، متاسفانه ما الان داریم پاسخ شبهات چندصد سال قبل رو می خونیم. اصول ما الان باید بگه ما رقیب های دین فهمی داریم مثل روشنفکران، صوفیه، غربی ها و ...، الان باید به این ها پاسخ داده شود. همانطور که شیخ به اخباریون پاسخ دادند. نمیگم نباید اینا رو بخونیم، باید بخونیم و مدل جواب شیخ رو یاد بگیریم و مدل سازی کنیم برای پاسخ به رقبای الان. اصول چون بحث روشی هست(روش دین فهمیِ دیگه)، باید ناظر به رقباش هم باشد.

سوال: کی گفته فقط حوزوی ها میتونن دین رو بفهمن؟

علم اصول، روش دین فهمیِ حوزوی هست. حالا رقبای این دین فهمیِ حوزوی کیا هستن؟ روشنفکرا و... و...، باید ناظر به این رقبا باشد. یعنی اصول امروزین از این جهت(جهتِ ناظر به رقیب بودن) باید با ٣٠٠ سال پیش فرق کند. اینکه میگیم اصول امروزین نه اینکه اصول کلا فرق می کند بلکه تو همین اصول شناسایی کرده باشی کجای هرمنوتیک بده و بهش پاسخ بدی و ... و .... اصول شدت زیادی به مطلوب شدن دارد.

حالا چطوری اصول رو مطلوب کنیم؟

این چیزی است که می خوایم در اصول ساخت اصول یعنی جلسه بعد بگیم. پس ما روش تحصیل اصول نمی خوایم بگیم (مطالعه و مباحثه و...) بلکه یه بخشی اعظمِ تحصیل اصول، ساختِ اصول هست.

جلسه ششم

گفتیم که فصل اول طلبگی تموم شده و وارد فصل دوم طلبگی می شوید. دروس فصل اول طلبگی کوتاه مدت هستند و خیلی تعارف کینم، میان مدت هستند. دروس فصل دوم طلبگی یعنی فقه و اصول و فلسفه، بلند مدت است. لذا بحثِ قواعد تحصیل بلندمدت رو گذاشتیم وسط.

کسی بخواد خیلی جدی درس بخونه، جا داره ٢٠ - ٣٠ سال زانو بزنه و درس بگیره. قبل انقلاب طلبه بیشتر فقه فردی اونم عبادات رو باید یاد می گرفت، طلبه الان علاوه بر اینکه مسائل فردی رو باید کار کنه، مسائل اجتماعی و حکومتی و... رو هم باید بلد باشه. فقه رسانه کار کردن واقعا شوخی نیست، جایی که کم روایت است باید خودت رو بکشی. طلبه قبل انقلاب روایت ها براش دسته بندی بود. وسائل الشیعه داشت. شما الان اگر بخوای تو فلان مساله فقه حکومتی نظر بدی، چه روایتی داری الان؟ دستت به کجا بنده؟

خیلی خیلی کار هست.

مجتهدین فعلی هم اگر خیلی بخوان مثلا تو فقه رسانه و... نظر بدن، ٣٠ درصد هست. تعارف نداریم. درسته قوه شو دارن ولی این قوه جزو مکنونات قلبیشون هست و تا بیاد به بروز برسه خیلی طول می کشه.

لذا حرف های حضرت آقا رو شوخی نگیرید. موضوع شناسی یکی از کار های کوچیکشونه. مدل ورود و خروج و نوع نگاه ایشون به مسائل اجتماعی خیلی فرق داره. حضرت آقا یه منبع لایزال از فقه حکومتی است. حرف میزنن دارن علم تولید می کنن! جدی میگم اینو. حکیم به ایشون میگن. بعد حضرت آقا اگر بخوایم یه نفر دومی نام ببریم با هزار اختلاف باید نام ببریم بعدش دیگه با سه چهار نفر اختلاف دسته بندی میشن! به خاطر اینه میگم نگاه های آقا رو بخونید. ایشون یه حرف هایی درباره زن و حضور اجتماعیش دارن که اینطور نگاه یه روحیه و مدلی می خواد. دیدی به یه نفر میگن هرچی هم بگی فلانی به درد حوزه نمیخوره. تو خود حوزه هم همینطوره، بعضیا واقعا به درد یه سری کارها نمیخورن. کم پیدا میشه نگاهشون مثل آقا باشه.

جلسه پیش گفتیم، مدل تحصیل اصول ویژه هست. بنده در تحصیل اصول خیلی سخت گیرم. بنده معتقدم در تحصیل اصول، نوعی تولید علم اصول باید صورت بگیرد. اصول عقب افتاده است. اصول جای خالی زیاد دارد. اینکه گفتیم پرونده سازی و اصطیاد، روش این تولید علم است؛ هی جمع کنی و جمع کنی و.... گفتیم که علم اصول با همین اصطیاد ها ساخته شده. این روش کار هست ولی این جلسه می خوام در مورد محتوا صحبت کنم.

در شروع یک علم، نگاه اول به اون علم خیلی مهم است. ببینید چون ذهنتون هنوز قالب نگرفته، سوالات خوبی به ذهنتون میاد. البته ممکنه سوالای مسخره ای هم واستون پیش بیاد. ولی قدر این نگاه اولتون رو بدونید. بعضی میگن حالا فعلا بخونید بعدا تولید می کنید.

ببینید در قدم اول ما باید ویژگی های علم اصول رو صحبت کنیم، که کردیم. این جلسه باز کمی به این می پردازیم.

در قدم دوم، اینه که درمورد حقیقت علم اصول صحبت کنیم که اصلا آرمان اصول چی بود و وقتی اینو بفهمی تازه می فهمیم چقدر از اصول مطلوب عقبیم.

مرحله سوم، فکر کن به اصول مطلوب و آرمانی رسیدی، می تونی همین رو بسط بدی؟ مثلا اصول فهم تاریخ و اعتقادات و ... ، بنویسی؟

ازن سه مدل کار هست که در هر علمی میتونیم انجام بدیم(ویژگی ها و مختصات اون علم - حالت آرمانی آن علم - تعمیم بر فضای های موازی)

این سه تا رو می خوایم در علم اصول بررسی کنیم. جلسه قبل درباره ویژگی های علم اصول صحبت کردیم.

حالا آرمان علم اصول چی هست؟

ببینید موضول علم اصول اینه: "کل شی یمکن ان یقع حجه". خب با این فرض چقدر گسترده می شود، یه بازه زمانی گفتن قیاس هست. الان فهم عامه مردم چطوره میشه؟ حقوق بشر که غرب میگه چطور؟ برداشت های ذوقی؟ مدل فهم صوفیه؟ خب ببینید. اصول یه بخش کارش اثباتی هست(که فلان چیز حجته و...) یه بخش کارش سلبی هست(که روش دین فهمی رقبا رو سلب می کنه).

بچه ببینید باید دغدغه داشته باشید. اگه دغدغه نداشته باشید مثل بچه های خوب درس می خونید! باید مثل بچه های بد درس بخونید. چندبار بهتون گفتم: پروندهِ پرونده ها. گفتم حواستون به همایش ها، نشست های مختلفی که برگزار میشه، باشه. ازن همایش ها در ۶٠\_٧٠ جلد کوچیک کوچیک چاپ شده که هر کدام مربوط به چیزی است مثلا هرمنوتیک و ... . من اسم این رو گذاشتم اصول سلبی، یعنی اونجایی که ناظر به رد نظر رقیب است.

شما فکر می کنید علم انسانیِ اسلامی چی هست؟ فکر می کنید قراره از آسمان بیاد؟ نه! نصف بیشترش تو همین اصولِ خودمونه.

ببینید باید حواستون باشه؛ مثلا علوم سیاسی غرب یه متدی دارد برای کار سیاسی انجام دادن. ما همون رو می تونیم بیاریم تو اصول و بحث کنیم که برای بدست آوردن احکام سیاسی چه راه هایی است؟ چرا اونا غلطن و ما درستیم؟

حالا این همه اصول کار دارد، ما باید چکار بکنیم؟ حضرت آقا یه راهبرد عملیاتیِ سه مرحله ای دادن برای حوزه که به شدت این جا به درد می خوره؛ حفظ، ترمیم، بالندگی. نقاط قوت حوزه باید حفظ بشه. اونجاهایی که اجمالی هست مثلا یه مساله ای هست که یک صفحه هست دو صفحه است باید ترمیم بشه. حالا ببینید این رو آقا واسه کل حوزه میگن ولی من دارم روی اصول پیاده می کنم. این سه رویکر رو باید همه جا با خودتون داشته باشید. نظم ذهنی بهتون میده.

رویکرد حفظ اینه که گوهر های متون و تراثمون رو کشف کنیم. باید دنبال این باشیم وگرنه از حوزه دل زده میشیم. ناخودآگاه دانشگاه رو بزرگ میبینی. نکته مهم: اگر دنبال خوبی های حوزه نگردی تا حفظش کنی، پیداش نمی کنی. این نکته مهمی هستا. تو روابط خانوادگی هم همینطور است. یعنی معمولا بعد از چندماه از زندگی که می گذره، خوبی های طرف مقابل عادی میشه براش، انگار وظیفه و فقط بدی هاشو میبینی. دنبال اون خوبی ها نمیگردی که حفظش کنی؛ حفظ به معنای اینکه من همیشه شاکر باشم که این زن اینطوری هست. حوزه هم همینطوریه. انگار حوزه وظیفشه که ۵٠ تا آقای عابدینی داشته باشه. همین یه دونه هم از سرت زیادیه. دانشگاه اگر نصف آقای میر هاشم رو پیدا می کرد، کلاهشون رو مینداختن هوا. حالا ما از سر شکم سیری چیزایی میگیم. باور کنید من علوم انسانی غرب رو می خونم اصلا عصبانی میشم، علوم سیاسی رو خوندن اصلا مطلب نداره. این قوتی است که از همین علوم حوزوی به ما رسیده. شوخی نیست اینا. یکی از دوستان میگفت این قاضی هایی که طلبه نیستن، عجیب از وکیل هایی که طلبه هستن، میترسن! چون میدونه این طلبه، فیتیله پیچش می کنه؛ از بس ذهن قوی و آمادگی داره و اینا به برکت همین اصول و فقه و فلسفه است. فقط گوهر ها این لابه لا هاست باید پیداش کنی و حفظش کنی. یه وقتایی یه مساله قدیمی هست، که همه عادت کردن اونطوری بگن، تو بیا یه جور دیگه بگو، یه بیان جدید. مثلا آقای پناهیان و ازغدی، دوتا از شاخص ترین آدمای هستن برای من، که همون چیزایی که بلدیم رو یه جور دیگه بیان می کنن متل هلو میشه. خب ماهم تو بحث خودمون بعصی جاها باید واقعا تولید کنیم ولی بعضی جاها باید به زبان دیگری بازگو کینم.

خلاصه این سه لِوِل هست.

به نظرم اصلی ترین کلید برای علم اصول این است که تفکیک مسائلِ خرد و کلان رو بفهمیم. هویت علم اصول این است که شامه ای پیدا کنید که مسائل کلان رو از خرد تشخیص بدید. مسائل کلان کار جدیِ اصول است؛ اصول همیشه در پیِ صیدِ مسائلِ کلان است. ولی فقه اینطور نیست. مسائل خرد اونایی هستن که مثلا اگر قرار باشه ترمیم بشن، یه کم ترمیم میشن. ولی مسائل کلان اگه ترمیم بشن، همه جا اثر میزاره.

بعضی از مسائل اصول، مثل کت ساختن برای دکمه هست؛ یعنی طرف به یه مساله بر می خورده، می‌گفته عع چه دکمه قشنگیه، یه کت شلوار براش بسازیم! بعد شده یه مساله اصولی. البته این یه هنری هست ولی بعضی وقتا دیگه شورشو در آوردن. حرف من این است که باید شامه ای پیدا کنید که مسالهِ کلان فهم بشید. اگر مساله کلان فهم بشید، به درد همه زندگیتون می خوره؛ من دیدم آدمی که همینطور میره تبلیغ یه ٢٠ ساله داره یه مساله جزئی رو تبلیغ می کنه! بعضیا شامه این رو ندارن که بتونن جایی که باید قرار بگیرن، قرار بگیرن. مساله خرد و کلان یکی از اون چیزهایی است که بصیرت آدم رو زیاد می کنه.

مثلا بحت استظهار یک مساله کلان در علم اصول است. اگر کسی روی این بحث حساس بشود، کل مباحث الفاظش یک رنگ دیگه پیدا می کنه.

خلاصه مسائل کلان، مسائلی است که مسائل زیادی از خودِ همان علم را رنگ می کند.

این نکته ای می خوام بگم خیلی مهم است‌ سعی کنید حتما بفهمید‌ روح عمیق شدن تو اصول این است: یه موقع هست که ما ناظر به کاربردِ یک علم هستیم مثلا میگیم اینکه امر دلالت بر فلان چیز می کند، در خیلی از جاهای فقه کاربرد دارد. من الان به این کار ندارم.

از کاربرد یک علم بیاید بیرون، بیاید تو لول خودِ اون علم‌؛ مثلا فرض کنید میگن علم اصول کلا ١٠٠ مساله جدی داره، خب تو این ۱۰۰، ١ مساله هست که اگر اون حل بشه روی ٣٠ تا دیگه اثر میزاره یا مثلا یه مبنایی از خارج هست که اگر اون حل بشه روی نصف مباحث اصول اثر میزاره. خلاصه رنگ می خوره. مثلا در فلسفه، بحث اصالت وجود اینطوریه. مساله کلان یعنی همین. آقای یزدان پناه خودشون رو کشتن تونستن این ۵،۴ تا مساله کلان در فلسفه پیدا کنند. باورتون نمیشه این نوع درس خواندن، چه لذتی داره. مثل عقاب بر علم سواری، تو علم غرق نیستی. قشنگ میفهمی کی به کیه. شبکه ها برات روشنه. استاد خوب عجیب آدم رو میبره جلو و رشد میدن آدم رو. قدر استاد امینی و عشایری و اینا رو بدونید، من میفهمم که اینا ٢٠ سال شما رو بردن جلو ولی شما نمیفهمید.

نکته مهم:

مسائل کلان با مسائل درجه ٢ فرق دارد؛ نسبت این دو تا عام و خاص من وجه است. اجمالا اینکه مسائل کلان، غالبا از جنس خودِ علم هستن ولی مسائل درجه۲ غالبا از مسائل خود علم نیستند. من انواع مسائل کلان رو میگم تا بشناسید و راحت تر پیدا کنید؛

یه سری مسائل ساختاری هست، یه سری مسائل دانشی هست، یه سری مسائل روشی هست.

مسائل ساختاری

یعنی اون مسائل کلانی که مربوط به ساختار علم است. مثل موضوع علم. موضوع علم جزو مهم ترین بحث هایی است که در علم باید پیگیری کنید. موضوع علم، آن دانه ایست که قراره علم از ازش بشکفد. لذا اگر شما موضوع علم رو خیلی جامع و مانع و کامل این موضوع شناخته شود، شما دستت باز میشه برای مانور دادن تو علم. تبویب علم، یکی از مسائل کلانِ ساختاری هست. اصول کمی تبویب گونی وار داره. یه بخش درست کردن به نام الفاظ و همه چی توش هست.

خلاصه تبویب دقیقا کارِشخص آقای مندلیوف هست. ایشون با تبویب شیمی، کلی تولید علم کرد. ایشون عناصر شیمیایی رو تبویب کرد بعد گفت اینجاها خالی هست. تبویب شوخی نیست. تبویب درستی که از روح آن علم بلند شده باشه، شوخی نیست. مندلیوف چیز عمیقی در عناصر کشف کرد که به زبان تبویب آن را بیان کرد. حقیقتی در علم هست که میگه من رو اینطوری تبویب کن. شما باید دنبال این باشید که اصول باهاتون حرف بزنه، فقه باهاتون حرف بزنه. فقه و اصول خیلی از این لحاظ ها ضعیف است. ولی فلسفه و منطق اینطور نیست. چون عقلی و کلی است.

خلاصه به نظرم، تبویب فنی؛ شکافتن موضوع به وسیله تفکرِآن علم است.

مسائل دانشی

مسائل بنیادی است. مثل اصالت وجود. مسائلی هستند که همه جا تاثیر می گذارند. بعضی مسائل هستند که مادر هستند، اگر این کار کند همه جا اثر میزاره. این خیلی مهم است، روحیهِ تفکرِ کلان نگری رو تو خودتون پرورش بدید. مشکل حوزه این است که بعد از مدتی روحیه تفکر جزئی پیدا می کنن. با این روحیه می تونید عمرتون رو مدیریت کنید. اگر این روحیه رو نداشته باشید نمیدونید کجا برید، چکار بکنید، یهو میری ١٠ سال یه جا وقت میزاری، که اگر دو سال برای یه مساله ای وقت میزاشتی، همه اینا حل میشد. باید بتونید کلان ها رو تشخیص بدید.

مسائل روشی

این مجموعه مباحثی است که مقدار زیادی می تواند با مباحث درجه ٢، مشترک باشد. مثلا یه سری کلید های حرکتِ در علم. مثلا یه بار بهتون گفتم: روش تفکر بلاغی. کلا حرکت در علم یک روند و الگوریتمی داره که اگه اینا رو بتونید پیدا کنید.... کار راحتی هم نیست. مثلا در فلسفه، روش فلسفیدن چیست؟

مثلا در فقه، همون چیزی که بهش گفتیم الگوریتم اجتهاد. یعنی یه فقیه که می خواد استنباط کنه، اول چکار میکنه؟ بعد چکار می کنه؟ بعد؟ بعد؟ یه روندی طی میشه. این همون حرکت علم است. اینا ناخودآگاه است، ما باید زحمت بکشیم و خودآگاه کنیم. آقای علیدوست دارن روی همین الگوریتم اجتهاد کار می کنن.

یا مثلا اساس کار فلسفه، برهان است. برهان، موتور فلسفه است. تو فلسفه هرجا بخوای بری باید سوار برهان بشی. تو اصول چی؟ باید فکر کنید. تا تو اصول اینا براتون مشخص نشه، تو مسائل ریز اصول گم میشید. مثلا شاید کسی ادعا کنه که بنیاد کار اصول رو عقلا است. حالا باید روی اینا فکر کنید. مثلا در فلسفه ما دنبال قطع صد در صد هستیم ولی تو اصول دنبال قطع عرفی هستیم‌ قطع عقلایی.

یا مثلا هویت فقه اینه که جایی که دین نظر نداده، ما از دین نظر بدیم. اینکه نماز دو رکعت و اینا، دین نظر داده. روح فرازمانیِ فقه به تو اجازه میده که فقهی مال ١۴۰۰ سال پیش هست، بگیری و بکشی تا الان. اینا قواعدی می طلبد که قواعد کلانِ حرکت در فقه است.

خب من تا الان داشتم اصلِ کلیدی در اصولِ ساختِ اصول رو می گفتم؛ که ما با چه اصولی برسیم سراغ ساخت اصول؟ یکیش اینه که به مسائل کلان توجه جدی کنیم‌ مسائل کلان رو کشف کنیم، کار کنیم و ... .

اصولِ دیگری هست که تیتروار میگم.

یکی اینکه علم اصول، یک علم چند ملیتی است. این رو اساتید خیلی تاکید دارند. بخشی مربوط به مباحث الفاظ هست، یه بخش مربوط به عقل. مثل یک توپ چهل تیکه است. یه هویت واحد مثل فلسفه ندارد. این نکته مهمی است که باید حواستون بهش باشه.

برید پی اش که اصلا چرا اصول چندملیتی است؟ چی شده؟ آیا حوزه دیگری هست که باید وارد میشده و نشده؟ یه چیز هست که آقای عشایری مخالفت ولی بنده خیلی موافقم اینکه ما باید فلسفه متناسب به اصول بنویسیم. اصول مخصوص از چند علم استفاده می کند مثل ادبیات، کلام، فلسفه، تفسیر و... تیکه تیکه از این علوم برای مسائلش استفاده میکنه. اینکه از چندتا استفاده میکنه، مخصوص در فلسفه اش ضعف بزرگی وجود دارد و آن اینکه فلسفه مسائلش ناظر به عقل صد در صد است و تو که میای تو اصول اینا رو استفاده کنی در بستر فضای عرفی و عقلایی استفاده می کنی. لذا به نظر میرسه باید فلسفه عرفی برای اصول نوشته شود. ببینید ما اصول برای فلسفه نیاز نداریم ولی فلسفه برای اصول نیاز داریم. لذا به نظرم میرسه که اصول حضرت امام خیلی قوی و قابل اعتماد هست چون هم از لحاظ کلامی قوی بوده، هم فلسفی هم عرفانی هم ادبی و ... .

جلسه هفتم (پایانی)

درباره ورود به فصل دوم طلبگی و فقه و فلسفه و اصول و قواعد تحصیل بلندمدت و ... ، صحبت کردیم. به نظرم اگر بتونید اینا رو واسه خودتون دغدغه کنید؛ یعنی جزو وجودتون بشه، خیلی درس خوندنتون متفاوت میشه، نگاهتون متفاوت میشه. ولی اگر در حد شنیده باشه و این یادداشت ها بمونه کنار بقیه یادداشت ها، نتیجه ای حاصل نمیشه.

این دغدغه، که ما یه روند تحصیلی بلندمدت پیش رو داریم، اینطوری نگاه نکنید که امسال فقه دارید، نه! اینطور نگاه کنید که سال اول از بیست سال فقه خوندنتون داره تموم میشه، چکار باید بکنید؟ در سال اول از بیست سال فقه خوندن، چه چیزی باید کسب کنم؟

اگر اینطور نگاه کنید که خب الموجز و بدایه هست، خوب بخونیم و... این راه به جایی نمی‌بره. کم است. این خوب خوندن کافی نیست. مثل بچه های خوب درس خواندن کافی نیست. باید نگاه به اون افق کنید. بیست سال بعد، باید مجموعِ امسال و سال های دیگتون، نتیجه بده. همین دغدغه کافی هست که ببینید آیا مطالعه و مباحثه و رجوعات و یادداشت برداریم باید فرقی کنه یا نه؟ قبلا کتاب رو خوب می خوندم، آیا الان خوب خوندن فقط کافی هست؟ مثلا شما الموجز رو خوب حلاجی کنید و مطلبی نمونه، کافی است؟ یه بصیرت سنگینی می خواد که آدم از سال اول از بیست سال بدونه میخواد تو اون بیست سال به کجا برسه و از همون سال اول، جهت گیری کنه. من سعی کردم همه اینا رو با بیان های مختلف در این جلسات بگم.

اگر بخوام جلسات قبل رو خلاصه کنم؛ حرف اصلی من در فقه یادتون هست چی بود؟ اصطیاد بود. اون محور، اون چیزی که گم میشه، اون چیزی که اگه اون خط رو بگیری و بری به جاهای خوبی ختم میشه، اون چیزی که گم هست و ١٠ سال دیگه میگی ای کاش من اونو از ١۰ سال پیش انجام می‌دادم. با خودتون فکر کنید اون نخ تسبیحی که قراره این بیست سال رو وصل هم کنه، چی هست؟ اینکه میگم فکر کنید برای اینه که فقط این بیست سال کلاس درس و جزوه و اینا نباشه، این تا از درون نجوشه و دغدغه دار نباشید، نمیشه.

واقعا با خودتون فکر کنید، این نخ تسبیح این ٢٠ سال فقه خوندنتون چیه؟ چی می خواد این بیست سال فقه خوندن شما رو جمع کنه؟ بیست سال اصول خوندن؟ بیست سال فلسفه خوندن؟

شما بیست سال می خواید در فقه و اصول و فلسفه یادداشت بردارید. خب تو چی می خوای پیدا کنی؟

فکر کنید که من اصلا قراره این مدیریتِ نوشته هام چطوری باشه؟ اصلا به اینا فکر کردید؟

ما در فصل اول طلبگی، هدفمون این بود که خوب درس خوندن رو تبیین کنیم(که اهداف دانشی چیه، بالعرض چیه و...) . ولی الان در فصل دوم طلبگی می خوام بگم، خوب درس خواندن کافی نیست. گفتم اگر در سه سال اول طلبه نشید، دیگه طلبه نمیشید. الحمدلله شواهدی هست که به یه حداقل طراز اینکه طلبه بهتون صدق کنه رسیدید، البته مطلوب نیست ولی طلبه بهتون صدق می کنه؛ یعنی فهمیدید درس چیه، جایگاه کارهای دیگه چیه، درس خواندن چجوریه، دغدغه های طلبگی چی هاست و ... . حالا حرف اینه که بیست سال می خوای یه علم رو بخونی، اونایی که فصل اول طلبگی گفتیم، کافی نیست. فصل دوم طلبگی، می خوام بگم شما می خوای بشی فقیه، فلانی می خواد بشه فیلسوف، حرف اینه خب چی می خواد این بیست سالِ شما رو جمع کنه؟

من میبینم، بچه ها تازه میرسن پایه ٨ و ٩، هنر کنن به این سوال ها می رسن؛یعنی تازه بعد ۵ - ۶ سال فقه و اصول خوندن، میگه من کیم؟ اینجا کجاست؟ از الان سعی کنید، آروم آروم جواب هاشو پیدا کنید.

سه سال اول گفتیم طلبه بشید. سه سال دوم باید هویت طلبگی و جهت گیریتون رو پیدا کنید. تا پایه ۵ و ۶، تکلیف رو روشن کنید که می خواید جامع بشید؟ کارسیاسی کنید؟ یا تبلیغ یا تدریس یا...؟ نزارید زمانه براتون تصمیم بگیره. نزارید بار بخوره و برید جایی.

اگر واقعا میخواید بیست سال فقه و اصول و فلسفه بخوانید، درس خوندنتون فرق داره با کسی که می خواد ٨ سال، ٩ سال درس بخونه و کلیات رو بفهمه و بره تو رشته تخصصی. طرف هست بیست ساله تو حوزه هست و درس خارج می خونه و اصلا گم هست. نمیدونه کی به کیه. یکی دوتا هم نیست.

بچه درس خوان هست ولی متاسفانه فقط بچه درس خوان هست، فقط خوب درس خوندن، به این سوالات پاسخ نداده به صورت جدی. همینطور رفته جلو. به این سوالات فکر کنید.

خلاصه در آن سه علم، اگر بخوام یه جمع بندی عرض کنم که تو ذهنتون بمونه و پیگیری کنید، اینا رو میگم:

برای علم فقه؛

چیزی که به ذهن میرسه، هنر اصطیاد است. یعنی اگه کسی روح و هنر اصطیاد رو یاد بگیره، میبینه جاهای خالی فقه با اصطیاد پر میشه. این کلید خیلی آدم رو تو فقه جلو میندازه.

برای فلسفه؛

چهار، پنج تا مساله اصلی و ستون هست. شما در بدایه ممکنه صد تا مساله داشتی باشی و حل نشه، عیب نداره خودتون رو اذیت نکنید. اون چهار، پنج تا اصلی که مثل روح در کل فلسفه دمیده شده، تقویت کنید. این کار اصلی هست. اصالت وجود در همه فلسفه هست؛ چشمِ اصالتِ وجود بین، پیدا کنید. این کار اصلی هست. ببینید این اصالت وجود کجا ها شاخه زده. اون ۴ - ۵ مساله مثل خونی هستند که در کل فلسفه جریان داره. بچسبید به اون. در بدایه این اسکلیت بندی باید پیدا بشه و در نهایه اون بافت ها سوار میشه و در اسفار هی اینا کامل تر میشه و یک پیکره کامل میشه.

در اصول‌؛

اساس کار مسائل کلان است. مسائل کلان رو توصیح دادیم، اقسامش رو گفتیم. گفتیم که باید چشمِ مساله کلان بین، پیدا کنید. یکی از مسائل کلان اصول که در باب الفاظ هست، استظهار است‌ اینکه چی میشه یه آدم به یک استظهاری از یک متن میرسه؟ در امر میگن ظهور در فلان دارد، نهی ظهور در فلان و...، دعواهایی که میشه تهش یکی میگه من اینو استظهار میکنم و یکی میگه من اونو استظهار میکنم، یه جورایی نسبی میشه. حرف این است که در این جزیره الفاظ اگر بحث استظهار پیگیری میشد ما می تونستیم یه قواعد عامی برای استظهار پیدا کنیم. یا مثلا بحث دلالت خیلی در مباحث الفاظ، محوری است. این هم یکی از مسائل کلان است. اصول با همه جوانب که گفتیم باید خوب خوانده شود و اینا، یه کار ویژه ای هست که اگر در اصول انجام بشه، اصول شکفته می شود و آن چشم مساله کلان بین پیدا کردن است.

یه بحثی هست به نام چرخه فهم؛ چرخه فهم چیه؟

فرض کن یه آدم غریبه ای رو بیهوش کردن و آوردنش، این جا به هوش اومده و اصلا هم نمیدونه این جا قم هست. چشمش رو باز می کنه، چی میبینه؟ تخته میبینه، صندلی میبینه، مارو میبینه، فکر میکنه که این جا یه جای مذهبی است و کلاس درس است. آروم آروم بهش میگیم: بیرون رو هم می تونی ببینی. هرچیزی که بدست میاره، برمیگرده و با داده های قبلیش و تفسیر های جدید به دست میاره. مثلا قبلا ممکن بود فکر کنه این جا دانشگاه هست یا ممکنه تو هر شهری باشه یا...، خلاصه هی میره و چی. جدیدی میبینه و میگه آهلان پس اونی که اونجا دیدم احتمالا این بوده و هی داده ها رو اصلاح می کنه. این چرخه فهم است‌ یعنی یک هم‌افزایی بین یافته های جدید با داده های قبلی.

یکی از کلید های قواعد تحصیل بلند مدت همین چرخه فهم است؛ شما امسال چشمت رو باز کردی الموجز گذاشتن جلوت، حالا یکی پیدا شده، داره بهت میگه به مسائل کلان توجه کن، ممکنه تا آخر الموجز ١٠ - ٢٠ تا مساله کلان پیدا کنی، با این ٢٠تا مساله میری تو مظفر و میفهمی آهان، ۵ تاش به درد نمی‌خورد، ۵تاش اصلی بود، میری تو رسائل ۴ تا جدید پیدا می کنی، هی همینطور کامل میشه. اینکه میگم محور مسائل کلان است، بعد ١٠ سال، ١۵سال اصول خوندن دیگه مطمئنی این ١٠ تا مساله اصول، خدای اصول است و صد تاش حل شده است. حالا فکر کن دغدغه اینا رو نداشته باشی، همینطور مثل بچه های خوب الموجز رو خدب می خونی، بعد مظفر رو خوب می خونی بعد رسائل رو خوب می خونی. اونوقت بعد ١٠ سال چی دستت هست؟ هیچی. یک آدمی هستی که از الموجز تا کفایه رو خوب خوندی. چیز بیشتری نیستی. خیلی متعبد باشی، همینا رو درس میدی. مثل علم اژدها کشی. بعضی فقط خوب درس میخونن که خوب درس بدن!

بعضی از طلبه ها بعد یه مدت به یائسگی علمی میرسن؛ دیگه از یه جایی به بعد دیگه بارور نمیشن. خیلی از این حس هایی که الان دارید رو خدا میدونی ۶-۷ سال دیگه ندارید. جدی میگم این رو. افسرده میشن. میرن دنبال کارهای سیاسی و ... و ... .

وقتی میتونست مثل آقای میر هاشم، به اوج قله علمی برسه و سرریز سیاسی هم داشته باشه. مثل آقا و امام که به اوج قله رسیدن و سرریز سیاسی\_اجتماعی کردن.

فرق هست که تو از قله علم سرریز تبلیغی کنی با اینکه کلا زندگیت بشه تبلیغ یا سیاسی یا ... .

خب این تو آقا بود ولی تو هاشمی‌ رفسنجانی نبود دیگه. در حالیکه باهم رفیق و هم حجره ای بودن. اینا حجم کارشون خیلی شبیه هم بود. ولی خود آقا میگن که دو سه سال بعدانقلاب دیدم از کارهای طلبگیم،افتادم. حالا اون موقع دقیقا آقا چندین مسئولیت مهم داشتند، تو رئیس جمهور بوده، تو مجلس بوده، تو خبرگان، شورای انقلاب بوده، جنگ بوده. ایشون میگن من اون موقع دیدم طلبه هویتش به کار طلبگی است، و کار طلبگی هم علم است. میگن من با هر سختی ای بود، یه دو ساعت تو روز برای کار علمی باز کردم. ولی این تو هاشمی‌ نبود. این میشه که یکی اوج میگیره و میشه رهبر. این سبک آدماست.

خلاصه حرفم اینه که اون چیزی که هویت طلبگی بهش قائم است، علم است.

چندتا نکته تکمیلی و تتمه بحث های قبل رو میگیم و بحث های مشورتی پایه ۴ تموم میشه و ما شروع فلسفه و فقه و اصول رو گفتیم.

یه مشکلی هست در خیلی هاتون و اون اینکه بین کمیت زمانی و کیفیتِ دغدغه ای نمی کنید‌؛ کمیت زمانی یعنی اینکه مثلا برای الموجز یا فقه یا فلان چیز چقدر باید وقت بزاریم. ما یه چیزی داریم به نام کیفیت دغدغه ها؛ ممکنه تو توی یه درسی باید اندازه نصف یه درس دیگه زمان بزاری، ولی باید یه دغدغه دائمِ هر روزه تو اون علم داشته باشی. فرض کنید الموجز برای امسال اینطوری هست، یعنی با اینکه گفتم از حیث کمیتی وقت کنی رو بهش اختصاص بدید ولی دغدغه ای که در اصول باید امسال داشته باشید چه بسا بیشتر از فلسفه امسال باید باشه گرچه زمانی که برای مطالعه و مباحثه اش میزارید، کمتر است. اصول فهمش و اینا خیلی راحته، فلسفه اینطوری نیست که وقتی تلوزیون هم میبینی برات سوالای فلسفی درست بشه ولی تلوزیون ببینی، همش دغدغه اصولی هست.

از کارتون باب اسفنجی، تا سخنرانی رحیم پور همش دغدغه اصولی هست. به این فکر کنیداا. خیلی از گفتار ها و دیالوگ هایی که صورت میگیره مربوط هست به مباحث الفاظ. و همچنین ابواب دیگه که هنوز نخواندید. حرفم این است که کل زندگی و رفت و اومدهات و زندگی با زنت و ...، میتونه دغدغه اصولی باشه ولی فلسفی نه. چون فلسفه مجردتر است، انتزاعی تر است ولی اصول عرفی هست، زندگی هست، به قول آقای علیدوست، اصولِ فهم است.

چرا اصول چهاردور می خونیم ولی فقه یک دور؟

فقه اینطوری هست که با یک شیب میره بالا. ولی ولی اصول پرشی هست. یعنی شما در الموجز به یه جایی میرسی و مطفر میپری. این پزش در الموجز اگر کم باشه، در مظفر هم کم میپری در نتیجه به نصف جایی که یکی میتونه برسه. میرسی.

اگر در الموجز به یه حد مطلوبی از درگیری نرسید، ضعیف میمونید.

یه بار یه نقشه از علوم حوزوی براتون کشیدم. (حضار یادشون نبود)

یا آن نمودار سه گانه در منطق که گفتم؛ سه تا عالم هست: عالم زبان، عالم ذهن، عالم خارج. یه پلی از زبان به ذهن است و یه پلی از ذهن به خارج. اون پلی بین ذهن و خارج است، محورش کار فلسفه است. اون پلی که بین زبان و ذهن است، محورش علم اصول است.

حرفم اینه که شما در هرکدام از این پل ها لنگ بزنید، در تحلیل جامع از مسائل لنگ می زنید. واقعا برای اینکه پرنده طلبگی شما اوج بگیره، این دوبالِ فلسفه و اصول لازم است. اون چیزی که دغدغه بین زبان و ذهن(که محورش علم اصول هست) رو خوب ایجاد می‌کرد، کار بلاغت آقای عشایری بود. روح بلاغت آقای عشایری این رو در شما زنده می کرد. تاکید می کنم مواظب باشید این بالتون ضعیف نشه‌؛ این دغدغه های این مدلی(استظهاری و بلاغتی و اصولی و. .. ) ، میدونید چرا این خیلی مهم است؟ چون آخرش همه کار ما با دین، به یه سری نوشته و الفاظ هست. یعنی آخرش قرآنه و روایات. یه سری حرف ها از خارج به وسیله هر علمی (فلسفه، عرفان، کلام،....) میاد تو ذهنت و واقعا هم میبینی درسته و با واقع سازگاره، حالا می خوای بگی دین هم این رو گفته، خب کجای دین این رو گفته؟ این یه بال دیگری لازم دارد، این یه تاکید ویژه ای بود که روی علم اصول و دغدغه پیدا کردن روی علم اصول و روش رشدِ پله ایِ علم اصول باید میکردم، همچنین اهمیت بلاغتِ آقای عشایری و روح کار ایشون. اصلا هنر علامه در المیزان همین است؛ مطالبی که علامه گفتن رو خیلی ها قبل از علامه گفته بودن، ولی علامه تونستن با این پلِ بین ذهن و زبان، بگن این مطلبی که اینقدر درست است، از اینجای آیه فهمیده می شود. قبل ایشون، خیلی از تفاسیر ذوقی و عرفانی نوشته شده بود و میگفتن این این آیه این رو میگه، بعد تو حرف اینا رو می‌دیدی، آیه رو هم می‌دیدی، ولی ربطش رو نمیفهمیدی. علامه این هنر رو داشت که ربط بین این ها با آیات رو بفهماند. ظلم به علامه این است که بگن تفسیر علامه فلسفی است.

المیزان خوب پیوند برقرار می کنه بین متن آیات و مفاهیمی که می خواد ادعا کنه که آیات این رو میگه.

مثلا علامه از آیه شریفه"والله علی کل شی شهید"

یه برداشت عمیق فلسفی و عرفانی می کنن فقط هم از همین کلمه "علی کل شی" ولی نگفت "بکل شی"

این اون بال است که در بلاغت + اصول تقویت می شود، که اگر نکنید مشکل ساز می شود. آقای عشایری رو جدی بگیرید. حس چسبندگی تون نسبت به اساتیدی که گوهر هستن رو قوی کنید. آقای عشایری خوراکِ همین بال (بلاغت و اصول) هستن. شما می خواید تحلیل کنید وحی چی هست؟خدا صحبت کرد یعنی چی؟ فلان الفاظ رو گفت یعنی چی؟ غالبا بحث فلسفه ایِ این مساله رو میگن ولی این مساله یه بخش زبانی داره که از اون غفلت می کنن.

یکی از دوستان در مورد نسبت پرونده با دغدغه پرسید که آیا دغدغه همون پرونده هست یا باید پرونده اش بکنیم یا ... ؟

استاد فرمودند: فعلا گیر سر نسبت پرونده و دغدغه نیست، الان گیر تو فهم خودِ دغدغه است. دغدغه اون چیزی هست که از درونه ، مثلا فرض کن ۵٠٠ هزارتومن به کسی بدهکاری، دیر هم شده و طرف هم چندبار زنگ زده، رودرواسی هم داری. بعد سر کلاس میای جزوه هم بر میداری و... ولی دائم این پشت ذهنت داری به اونجا فکر می کنی، هی میگی عع حالا چی میشه و ... ، این دغدغه است. یا مثلا زن گرفتی، شب قراره برید بیرون، از ظهرش هی رویکرد تو به اون سمت هست و هرکاری میکنه باز اون هست. سعی کنید از درون دغدغه علمی پیدا کنید و بفهمید اصلا دغدغه علمی یعنی چی. دغدغه یعنی همیشه باهاته و ولت نمیکنه.

مثلا اینکه حضرت آقا چطوری به مسائل فکر می کنن، برای من دغدغه هست. مثلا وقتی یه مساله جدید پیش میاد، چطوری فکر می کنن و راهکار و راهبرد میدن؟ من بعد ٢٠-۳۰ سال، نزدیک بشم به مدلِ فکر زدنِ آقا.

مثلا یکی از کارهایی که می کنم این است که قبل اینکه آقا با کسی حرف بزنن، من میبینم چه تاریخی هست و مخاطب کیه و فکر می کنم قراره ایشون چی بگن. (نه اینکه الفاظش چی باشه ها، اون خطوط کلی، موضوعاتی که قراره مطرح کنن و... چی هست)

یکی از دغدغه ها و پرونده های آقا تربیت است‌ اینکه کارِ تربیت را نهادینه کنند. بعضی مثل آقای رفسنجانی، به فکر حل و فصل امور هستن، یعنی مسائل حل بشه و بگذره.غالب آدم ها مدل آقای هاشمی هستن یعنی می خوان کاره بگذره. آقا علاوه بر اینکه اینا رو دارن، نگاهشون این است که مثلا ما تو ۱۰ منزل و مرحله، برسیم به فلان نقطه؛ مرحله مرحله می کنن، برای هر مرحله زمان بندی میزارن، در هر مرحله با قشر خاصی صحبت می کنن. حالا وقت نیست توضیح بدم. این روح کار تربیتی است. مثلا با دانشگاه صحبت می کنن و میگن ۵ مرحله داریم: تولید علم و.... و... و.. باحوزه صحبت می کنن و مرحله بندی می کنن: حفظ، بالندگی، ترمیم و... با جامعه صحبت می کنن و مرحله بندی میکنن: انقلاب اسلامی، نظام اسلامی، جامعه اسلامی، تمدن اسلامی و... . این مرحله بندی ها بازی نیست که مثلا ایشون خوششون بیاد از مرحله بندی، این روح کار تربیتی است؛ تو قدم به قدم می خوای این کیس رو به نقطه ای برسونی. مثل سیروسلوک که منازلی براش تعرف می کنن نه اینکه از اول بگن تو بچه خوبی باش و برس به خدا دیگه! آقا این نگاه رو دارن، این یکی از الگوهای فکر کردن آقاست؛ میان نقطه اوج رو نگاه می کنن، داشته ها رو هم نگاه میکنن، بعد میگن چطور با این داشته ها به آن افق برسیم؟ چه مراحلی پیش رو داریم؟ در هر مرحله ای باید چکار بکنیم؟ آسیب های هر مرحله ای چی هست؟ هر مرحله وظیفه کی هست؟ تمدن سازی شوخی که نیست، اساس فکر آقاست. ایشون در هر صحبتی بخشی از این تمدن سازی را اشراب می کنن، کل مهره چینی های ایشون داره به سمت تمدن سازی پیش میره. حالا با این نگاه(نگاه تمدنی) من صحبت های آقا رو گوش میدم و میخونم.

مثلا یکی از پرونده های مهم این است: یک فیلسوف چطوری فکر می کند؟ یکی فقیه چطوری فکر می کند؟ یک اصولی چطور فکر می کند؟ یک رهبر چگونه فکر می کند؟ این یک سوال عام و مهمی است که همیشه اید پیگیری بشه. آیا تو اگر فقیه و فیلسوف و... باشی در هر مساله ای یک جور فکر می کنی؟ نه! سبک کار فقه، عرفی عقلایی و قانونی است. سبک کار فلسفه دقت های عقلی و دقیق است. آدمایی که دقت های دقیق فلسفی رو میارن تو فقه، میشن وسواسی. آدمایی که سبک کار فقهی رو میارن در فلسفه میشن ساده اندیش. من یادم هست یکی از اساتید میگفت: این همه دعوا می کنن اصالت با وجوده یا ماهیته. اصلا دعوایی نیست حالا یا ماهیته یا وجوده، ما باید وظیفه مون رو پیدا کنیم!!! اینقدر در فقه کار کرده بود که نمی‌دانست در فلسفه باید چکار کند.

این یه پرونده است، پیگیری کنید دیگه.

یکی از دوستان برای منطق پرسیدن و استاد فرمودن:

الان شاید متوجه نشید ولی دو سه سال دیگه در چاله منطق می افتید. اون منطقی که ما خوندیم، اوج منطق قرن ٧ و ٨ بود که تموم شد یعنی منطقیونی که اون موقع منطق نوشتن، فلسفه مشاء بلد بودن، اصولشون اصول فرن ٧ و ٨ است. در صورتی که فلسفه خیلی رشد کرد و رسید به حکمتِ متعالیهِ صدرا، اصولی که بعد از اون هست اصلا قابل مقایسه با قرن ٧ و ٨ نیست. ولی منطق واسه قرن ٧ و ٨ هست. منطق هم مثل نحو نیست که بگی هر چی قدیمی تر و نزدیک به عربِ حجت، بهتر! ما عرب حجتی نداریم که! باور کنید این تو ذهن بعضی استادا هست، آدم خندش میگیره. منطق ابزارِ کار برای فلسفه و اصول است. جعبه ابزاری هست که آقای امینی اگر سر کلاس دقت کنید هر روز میاره سر کلاس و باهاش کار می کنه. اگر چشم منطق بین داشته باشید، الموجز و بدایه پر از منطق هست. ابزار دیگه. حالا ابزار اون، ابزار قرن ۷ و ۸ هست که واسه دوچرخه خوبه، ولی فلسفه و اصول الان مثل بنز شده. منطق فطری داریم و این منطق فطری سر بزنگاه گولمون میزنه. این اون چاله ای هست که گفتم بهش بر میخورید. غالب طلبه های قدیم که الان استاد شدن، این منطق رو از بچگی خوندن و قالب های ذهنی شون، همون منطق شده، حالا فلسفه ملاصدرا رو با قالب های ذهنی که از منطق مشاء گرفته شده، تفسیر می کنن. آقای فیاضی اینطوری هستن؛ خودشون میگن نظرات من تقریبا همان نظرات مشاء هست. من تحلیلم اینه که یه بخشی از اینکه چرا ایشون به سمت مشاء رفته، این است که ایشون منطقش رو دست نزده و وقتی قالب ذهنی، مشاء باشه، ناخودآگاه حکمت متعالیه رو میریزه تو اون قالب.

آقای حیدری فسایی هم در اصول اینطوری هستن و ایشون با آقای فیاضی هم دوست قدیمی هستن.

ببینید، اصول و فلسفه الان رشد کرده، باید سرریز می کرده تو منطق اصلاحش می کرده، ولی نکرده. این کاری هست که باید حین تحصیل فلسفه و اصول باید پیگیریش کنید. اون کار منطق که ویژه حوزوی است اینه که منطق به چه تغییرات و تکمیل هایی با توجه به علوم حوزوی نیاز دارد؟ البته این کار یک استاد است که فلسفه و اصول رو خونده باشد و برگرده و بازنگری کنه، و صغرا کبرا گیدا کردن واسه منطق یه هدف علمی هست برای دانشگاه و حوزه و ... و ... . دیگه باید دغدغه داشته باشی که فلان جای الموجز که دارم می خونم، مربوط به یه بحث در منطق است و آیا نمیشه تغییرش داد. این دیگه یه پروژه هست، از پرونده گذشته.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا